

129

129









باردید شد  
۱۳۸۲

بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

چنین گوید عارف را به شیعیان علی و آل علی نفی غایبی علی الله  
که درین زمان که آفتاب خلافت مصطفوی و ولایت برضوی هجرت  
الزمان الامام المهدی علیه و علی آباء الطاهرین من العلوات  
ومن النبیات اکملها در حجاب غیبت است تا صوره عامی نوسان  
معصمان بجمل آن محمد علیه السلام از پادشاهان این زمان مختصرا  
در پادشاه ایمانیان پیغمبر کجسته طینه اصلها ثانیة فیهما فی السما  
وسلاز سید المرسلین و خاتم النبیین و افضل العالمین و فرع کل الاله  
و امام الحقین و الکشف بالاذن المندسر المکین سرار سلطانی  
و ثمره فواید سیده قسا الا و لیس و الاخرین اعنی من ایداه امیر سبحان  
و فعال است طینه العظمی و زاده بسطه فی الفضل و الذی و شکیله  
بجز و لا قبل لها و اوده بمقتضات من السموات العلوی مخطوطه من بین  
و من خطه با مروره الا علی و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء  
لیتی الحق و یقطع دابر الکافین و یهمل الباطل و یشغ غیبه صوره  
و یجعل لباب صدیق فی الاخرین و یرفع مکانهم الیه من علی  
و ما هو الا من رشح الله لاستکفاء امور عباده و ملاوه و جعلها سلطانا  
لا یموت و یقاده فاما امره العالیة تشری فیها سرری لا یرواح فی الاشیام  
و اراوده الصابیه تجری فیها مجری الصخر بعد التمام الذی یلزم علی المنا



۵۵۴۰

۹۳۲۹۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: کتب درسی

مؤلف: عتیق طوسی

موضوع: تاریخ

۵۰۷۹

۵۴۹

شماره قفسه شده  
۵۳۶۳





فما زبانی المطالب و ساهم المواقف فامن من غوائل العوائق  
 السند السلطان الاعظم و الخاقان الكرم ملك رقاب الامم من طو  
 العرب والعجم المحض باشراف كمال لائس و الشهاب النور  
 شعره منار شمس طبعه من طبعه الفضل جرت نبت  
 فاعلم و اجد و الشاهد و المحقق و العدل من كبريت شمس المری  
 الطاهر و عظم اعطاه من النجا الى جبار سجده سكا علیا و من  
 اعرض عن باب لم سجده العسیر و اولیا اذ اسم من قبلة افضی اذ  
 لذكره اسرع اليها و مضى غرماة مثل السيف صوارم الرمح و كبر  
 فلول ما شر العدل الاحسان على الامم و باسط الامن و الامان في  
 بلجاس لاطين العالم لا استحق و منخر اساطین فی اعمق الآفاق  
 شمس الحق و الدين غياث الايمان المؤمنين و عون الاسلام و المسلمين  
 بجزالة افضی مراتب الكمال  
 و رزق بلوغ الآمال في الحال و المال ثمة للفرقة الناجية الشیخية  
 بدر مشرق يستضاء بانواره و بجزالة افضی مراتب الكمال  
 شامخ رجا و باقطاره و عماد يقوم به في الوجود و اركان الايمان و  
 بصول به الدين الیهم علی سیرا و اوان في ارض الله عن الايمان و  
 افضل خیر المحسنين و ختمه من غلاف فضله بكل ما اعد له

الاصغر

الاصالحين و قرن سعادة بالدهام و الاستمرار و عضد ارامطه  
 الاقضية و الماقدار و صان دولته عن حواشي الامم و انا بها و جيل  
 تاج افعال اجماله تابعه لاجل منقذاتها بابرین برزنت اهل  
 عرفان و ايمان و دوايان حادیه شریفه انهم هم علیهم السلام و كبريت  
 توفيق شریف بخط مولانا صاحب الزمان علی الصلوة و السلام  
 محمد حجة امده الرجا ندر عرشه شیخان در زمان غیبت امام علیهم السلام  
 مستقیم است که در حصول بوجبات ثبات دولت و دوام غیبت و ثبات  
 این پادشاه و دین پناه غایت اعتقاد و نهایت جهات و شیشه  
 و از آنچه منافی است اظهار کرامت نمایند و در مقام رفیع آن  
 حسب الامکان بر آید و کبریت در دولت اید معرون را کتمان نمایند  
 و اگر چه بر اعلان آن اندیشه ترتیب خلاف غرض نبوی است و نظر  
 بعبادت اهل زمان الزطالین جاء و خطام دنیا و دارفان بود  
 چون اهل عرفان و ايمان قطع طمع از غیر خدا و در حمان علی کلا کره  
 و بیان ثبات و دمی بر ارفان و جهت و کتمان آن بر حسب دمی  
 از رحمت خداوند و حان است لعل تعالی و اللّٰه یکتون ما نزلناه  
 من لیسان الله و اللّٰه یکتون ما نزلناه و اللّٰه یکتون ما نزلناه  
 اولکات لیسان الله و اللّٰه یکتون ما نزلناه و اللّٰه یکتون ما نزلناه



قَالُوا لَكَ أَقْرَبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا الْقَوَائِبُ الرَّحِيمُ هَذَا  
 بِنْدُهُ مخلص باوشت ده دین ناپه مخلصا لوجا الله بیان اینچو درین عصر  
 فی الجمله و نول زمان اتفاق افتاده دین رسالت شریف می نماید  
 و برین سبب در برقه لا یخافون لولمه لایم ادری آید این است از حق  
 و بخت تذکره و وضع نویسن بجای و ذکر آن که ذکر می قطع الموق  
 بر کاه و عرش شباه که موقد از کف و کد ارشش یافت میسر شد  
 باید اگر شرف از انظار بیدگانا شرف شود و مقصود اهل بیان است  
 شود ان شاء الله تعالی بیان اینکه الله تعالی که شک نیست که جواز  
 بهالت است و مطلقا مستلزم جواز وضع تکلیف است از کس و جواز  
 وضع تکلیف از هر کس مستلزم جواز رفع کتب و رسل و آداب و دفع  
 کتب و رسل و آداب عبادا الله متعاضدا و بدین وجه کتب اهل و مشیو  
 پس در عدل و حکمت خداوند رحمن عز و جل در هر عصر و زمان انقضای  
 آن وجود اهل علم و عرفان و ایمان بحسب صحت تدریس و نظام مرسوم  
 عالمان ضرورت و بیان ذاب علما و فقهان ایشان عبادا الله  
 عین نقصان در زمان هر عصر است از اطراف آن میگویند خداوند در همان  
 عز و جل فرموده أَوْ كُنْزُ مَوْفَا أَنَا نَافِي الْأَمْرِ مِنْ خَصْمَانِ  
أَعْلَمُ أَفْعَالَنَا بِرَقْمِ سِدِّ الدَّيْنِ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرَّمَ

وَهُوَ هَابُ الْعُلَمَاءِ وَ الرَّحْمَنِ سَيِّدُ الْكَافِرِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَوْ  
 اذامات المؤمن بکت علیه الملائكة و بقاء الارض  
 التي كان يعبد الله عليها و ابواب المسماه التي كان يصعد  
 فيها باعماله و علمه فی الاسلام طه لا يسهلها شي لان المؤمن  
 الفقهاء حصون الاسلام كحصن سور المدينة لها يفتح  
 بمر و فقه مؤمن بر روی سبک به فرشتگان زمین و آسمان و تعبها ازین  
 که مؤمن که کوربان عبادت معبود حق خداوند رحمان کرده و در ایامان  
 که اعمال مؤمن مذکور از آنها بالا سیرند و رخت در اسلام هم رسیده که  
 سده آن رخت نمی نماید چیزی دیگر و بر کسی که مؤمنان حصار ای اسلامند  
 مثل حصار بخت شهر و دوت ترین توها نزد ابرار لعن مؤمنین  
 فترات الامم حصار صا و علیه السلام فرموده ما من احد يؤمن  
 المؤمنين اجبت الى ابليس من موت فقهه چگونگی نباشد حال  
 که علما دین بین و اراکان همزمان از بعضی از جهت پیروی بخت که  
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده من سلك طريقا يطلب فيه  
 علما سلك الله به طريقا الى الجنة وان الملائكة لتقع ارجفها  
 لطالب العلم رضى به و انما يستغفر لطالب العلم من في السماء و من  
 الارض حتى الموت في الجحيم و فضل العاقل العابد بفضل العبد على سائر



الجور ليله الله وان العلماء هم ائمة الانبياء ان الانبياء هم رؤساء  
 الدنيا ولا دهرها ولكن در يوم العلم من اخذ منه اخذ حظا  
 اين حديث شريف صحيح است و در كتاب كافي و في بحار  
 و صاحب مروك گفته الاسلام محمد بن يعقوب كافي که در زمان حيات  
 در زمره و كلاً مولانا المهدی علیه و آله المعصومین الصلوة و السلام بود  
 مثل من بن سید العری دانی جعفر محمد بروی دانی القاسم الحسین بن  
 روح و علی بن محمد البیرونی فی اربعه عظم وفات محمد بن یعقوب پیش از وفات  
 علی بن محمد البیرونی فی اربعه عظم و وفات محمد بن محمد البیرونی در زمان  
 سنی و عشرين و ثمان و وفات محمد بن محمد البیرونی در زمان  
 بعد از سنی و عشرين و ثمان و وفات محمد بن محمد البیرونی در زمان  
 محمد بن یعقوب در ولایت ای در زمان كلاً الصاب علیه السلام بوده  
 در وقتی که رای بر وی بحسن نتوالات او و تصدیق مصنفات وی را  
 امام مهدی معصوم علی علیه السلام بوده و صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن  
 بن موسی بن بابویه القمی که بعد از صاحب الزمان علیه السلام متولد شده و شهادت  
 بصحت این حدیث شریف و صدور آن از رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و علما و در صحت این حدیث شریف توقفی نیست و کما قال ان کرده اند  
 یا محمدی که است فیض کلام او را گرفته و معصوم دانسته که هر کس که

کند

کند رای را که طلب میکند در آن راه علی را از علم این خدای عز و جل  
 سکون و طلب مذکور وی را ساکت راه بهشت و در اصل بهشت میگردانند  
 و در برستی که خوشتر از آن بهای خود را در راه مؤمن طلب علم کرده  
 یکسر اند با وسط خشنودی که از دارند و تحقیق که طلب علم شریفتر  
 بهجت طلب علم مذکور هر کس که در آسمان است و هر کس که در زمین است ایها  
 در بای و فضل و شرف عالم علم دین از جهت جرات مثل فضل و شرف  
 بر سایر ستارگان در شب بدر و در برستی که علم دین پس از آن بزرگتر  
 از جهت ایش معرفت و پیروان را از جهت مذکور بهر ایش و بار و  
 در سمیت بلکه از حیث نبوت میراث پیروان محضر علم است  
 و کبریه علم دین کبریه نصیب و افاضت و اعزاز و اکرام فقها مؤمنین  
 علما دین پسین موجب خشنودی الله سبحانه و تعالی است بهترین و  
 امانت و استخفاف ایشان عبادا با باند من موجب غضب و عخط  
 و ایست عز و جل رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده من اکر من  
 فقیها مؤمننا لقی الله يوم القيمة وهو عند راض و من هان  
 فقیها مؤمننا لقی الله يوم القيمة وهو غضبان سید العابدین  
 علی بن الحسین علیه السلام فرموده لو علم الناس فی طلب العلم لطلبوا  
 ولو بلغك المرح و حوصل الحج ان الله تبارک و تعالی اخی الی

علم بر جبار از جهت حق



واما ان امت عید علی الجاهل المتخلف عن اهل العلم  
 لا اقتداء بهم وان اجاب عبدی الخی الطالب لثواب الجلیل  
 الا انهم العلماء اتابعوا لعلهم انما یعلمون الحکما وینزلون  
 فایده که طلب علم در این است بر آن طلب آن سیکردند و اگر چه برین فرمایند  
 و فرمودن در عالمی بود خدای تعالی باینال پیروی فرستاد که برین  
 دشمن ترین بدکان بن بسوی من مایل شست یعنی اهل علم است که  
 آمده اهل کرده و درستی که دست برین بدکان بن بسوی من بر میگردد  
 طایفه شایع برین است که طاعت علما را کرده و تابع اهل علم است  
 سخن از راست گویان و درست گویان بگوید و مراد اهل و فقها و حکما  
 در امثال این حدیث شریف عالمیان علم درین است که بسبب شریف و خوف  
 رب العالمین است یعنی بجهت عزة و علا فرموده انما یخشی الله  
 من عباده العلماء امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر این  
 کریم فرموده یعنی بالعلماء من صدق قوله فله من الله نصيب  
 قوله فله نصيب بالعلماء و علی علیه السلام فرموده انما العلم ثلثة  
 ایه حکمته او فریضه عادله او سنة فایده و ملاحذه من هو  
 فضل بعضی از اهل تحقیق و کرده که مراد بفضل برین حدیث شریف  
 فضول است چون بپردازان بر سر علم فراغ از غیر عبادت و تقوی

بران با کلیه چون مدت عمر نایب کوتا است و فرصت و غیره  
 مطلوب است و امر خداوند عز و جل بآن واقع شد که فرموده و بنا ابرار  
 لا یلهیهم الا بعدوا الله محلیین له الذین حقا و یقیموا الصلوة و یؤتوا  
 الزکوة و الذین یؤتوا الزکوة و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده  
 فی العیش الا یجلین عالمی مطاع او مستمع و اع یعنی خیر زنده  
 میجاست عاریتی دنیا نیست که از برای و در وی بجهت عالمی بعد از آن که  
 بسبب شریف و خوف رب العالمین است و مردمان اطاعت او میکنند  
 و اقتداء با ویکنند و دیگر بجهت تعلم مستمع صاحب شرف و هر چه  
 از علم درین حفظ میکند بجهت عمل کردن بآن و امام جعفر صادق علیه السلام  
 فرموده الناس ثلثة عالمی متعلم و متفلسف و متابعین و در اصل  
 آنچه در حدیث کبریا می آید باینکه از آن هر یک و در آن و مراد از آن  
 حدیث شریف را از آن مردمان و برترین ایشان و نظایر آن و کان اهل  
 و ایضا و غیره امام علیه السلام فرموده اغد علما ایتحدا و اجبت  
 الی اهل العلم و لا تکن دابعا فتهلك بعضهم بمقتضا و در اصل  
 این حدیث شریف بجهت اهل علم درین سبب نجات و رستگاری است  
 بعضی ایشان عباد الله اند و در وجه ملک و عذاب الهیست و علما  
 و برین پس انما رب العالمین و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده



العلماء آية الله والائمة الاحياء حصون والاولياء سادة وورثه  
العلماء وماند اولياء حصون والعلماء سادة وورثه  
عبد افضل صلوات الله الرحمن فرموده الا احبكم بالعبادة  
العبادة من لربنا اناس من سجد الله ولربهم من عبد الله  
ولربهم من عبد في محافل الله ولربهم من عبد في  
وجاهة عبد الله روایت کرده که فرمود ساعد من عالمی که علی بن ابي  
نسطر علیه السلام خبر من عبادة العباد سبعين عاما واجمع ما  
فرموده اذا كان يوم القيمة جمع الله عز وجل الناس في  
موضعين للمؤمنين فوزن دماء الشهداء مع دماء العلماء فرجع  
دماء العلماء على دماء الشهداء علا ذکر کرده که در آن وقت  
دماء المؤمنین میزن بر خون شهدا که در راه خدا می فرود عطا فضل شده  
باید که مردم فایده عطا و خدش نفع خونهای شهدا است چون غایت  
از لی ابدوم نفع و فایده بیشتر است از خدش آن و گفته رسول الله  
المؤمن اذا مات قتلک و در هر واحدی علیها علم و کون تلك  
يوم القيمة سرا فیه دین النار و اعطاه الله تبارک و تعالی  
بکل حرف یکتوب علیها مدینه و سبع من الدنيا سبع مرات و ما من  
مومن یجهد ساعة الا عدا العالم الا ناله و به عز وجل جلت آتی

از بنی علی علیه السلام

آستان و زمین است حتی ما بیان دریا و شرف و فضل ایشان  
 بر عبادان مثل شرف و فضل ماه شب در است بر سایر کواکب و  
 نیست و خوف نه او در جهان مختصر در ایشان است و در او  
 بر جهان بر خونها شده اند و در یک نظر و فکر هر یک از ایشان  
 در علم دین در وقت یکدیگر می فرماید و سکون و یکس بهتر از عبادت  
 عباد است در دنیا و سال و هر یک در حق کاغذ که بر آن علم و کلام  
 و از عالم مؤمن صاحب در حق مذکور باشد بعد از موت او جماعت  
 در روز قیامت بجهت صاحب در حق مذکور از آتش و نفع و الله  
 سبحانه و تعالی هر یک از ایشان را بجهت خود خواهد داد و در این  
 همیشه او در یک ساعت بسبب آن ساکن بهشت میگرداند و نشینی  
 او شرف دنیا و آخرت و بدن او ذکر طایع عز و جلال است و چون  
 در عمل خیر و خیر او را علم با عمل او مرقم در آخرت و نشینی او و  
 توقع رحمت الهیه بر زمین دنیا و کزین و آموختن علم هر یک از این  
 حسنه است و در است آن تسبیحات و بحسب ازان جهاد است و  
 آموزان این آن صدقات و طالبان سالک راه بهشت است و  
 آن اینست و رحمت و صاحب در و حدیث است و سلسله بر دشمنان  
 و زمین خندان و در دهستان است و بسبب آن فرشتگان و رحمت



در وقت ایشان بنمایند و مسح ایشان بایهائی فرستد و علم  
ایشان جیات و لها و در چشمان از کوری و طفت جیات و وقت ایشان  
از نصف است و خدای عزوجل حال آن را بنیان از در عاتیکو کانی  
فرمودی آورد و ایشان را سببشانی اخبار در دنیا و آخرت میداد و علم  
ایشان اطاعت و عبادت خداوند رحمان بنمایند و آن حال را  
را می شناسند و آن پیشوای عقل است و عقل تابع او است و سعید را  
ملهم نمایند و اشیا محروم از آنند و جز ذلک از وجه شرف و نقضا  
و عزایا که احصا آن متعذر در شریف علما و مجتهدین فرقه ناجیه و نقضا  
مفهومه محرومه اشیا می باشد که توکل و تمسک باهل بیت است  
و انما الله اعلم العلم که نسبت بنمایند و فلاح و رستگاری در از افراز  
بدون آن میسر نیست چنانکه در تیر از دشمنان ایشان نموده اند و لا  
بین مراد از راه عقل و فعل و کتاب نیست در کتاب ستمی معتزله و انما  
نموده ایم و در اینجا میگویم که چون معلوم شده که فرقه ناجیه از ستمی ستم  
که با خوار سید المرسلین منقاد و سواد شده اند شیعه اثنی عشری است  
چنانکه اتفاق لفظ شیعه و فرقه در ده اشارت خیزه بآن است و نیز  
معلوم شده که اوست را در عصر غیبت امام علیه السلام در عز و شرف  
و معرفت احکام و حلال و حرام رجوع بسوی راوی عادت اهل بیت

عنه

علیهم السلام و ما طر در حلال و حرام ایشان و عارف احکام است علیهم السلام  
و جیت و در عصر مذکور طریق معرفت با عدم آن مختص به رجوع مذکور  
معلوم میشود و صدق مراد مذکور شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن عثمان  
باب بر در کتاب کمال الدین و تمام النعمه ذکر کرده از جمله وقایع شریفه  
مخطو لا نا صاحب الزمان علیه الصلوٰه و السلام که آنحضرت در جوار  
بعضی مسائل مشکوک با سق بن یعقوب که بواسطه محمد بن عثمان بن  
رضی الله عنه سوال نموده بودند نوشته اما ما سالت عنه ارشد الله  
و وفعل الى قوله عليه السلام و اما الحوادث الواقعة فارجعوا  
فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و ان الله تعالى اعلم  
بذلك و این بزرگ شریف راویان حدیث اهل بیت علیهم السلام  
در زمان غیبت امام علیه السلام که مراد از ایشان مجتهدین از اهل بیت و  
ایمانند چنانچه از بزرگ سببها در رجوع بایشان مراد است و الله  
دقتنا ساجد و معرفت احکام و حلال و حرام آن امام علیهم السلام و  
اما هم سبب صافی علیه السلام فرموده ابو جعفر احال الرجال مسائل  
قد در وایا بهم عنا و نیز فرموده ابو جعفر انما نزل شیعا بعد  
ما یحسنون من دعا یا هم عنا فانما لا نقض لفقهاء ستم قصتها  
حق یكون عندنا منقضا و المقیم الحدیث و نیز فرموده ابو جعفر انما نزل



الناس من اعلى قدر ما ياتهم عنا يعني حال مردمان و جهان  
 و قريب و بد و نترسان با نگرهي عليهم السلام بقدر معرفت خداوند  
 و معرفت احكام حلال و حرام ايشان عليهم السلام و هر چه معرفت  
 بشارت و قرب بشارت و هر چه كند و در ترس ايشان كسب معرفت  
 در غايت دورى از ايشان عليهم السلام خواهد بود و كند و در غايت جوار  
 ايشان عليهم السلام كند و كند و كند و كند و كند و كند و كند و كند  
 ابد الاله و تواتر و كند و كند و كند و كند و كند و كند و كند و كند  
 باشد بجز از اجتهاد و استنباط احكام بجز از تواتر و كند و كند و كند و كند  
 برى عليهم السلام و مجتهدين شيعه بطريق صحیح رسیده و چون  
 محدث بودن بر معصوم غير محدث بودن معصوم است عليهم السلام  
 از محمد بن مسلم تقى مروت كند ذكر الحديث عندنا و عباد  
 عليه السلام فقال عليه السلام سمع الصوت ولا يرى المصور  
 محذوره فقلت له جعلت فداك كيف يعلم انه كلام الله قال  
 يعطى الحكيمة والوفاء حتى يعلم انه كلام ملك الله الرحمن الرحيم  
 اين حاتم بن ماريه كند من و بار و مروت ابى الحسن اثنان عليهم السلام  
 نوشته و سؤا كند كه معالمن دين پس را از كدام ناهم امام عليهم السلام  
 و در جواب نوشته بخط شريف خویش هفت ما ذكرنا قاصداً في

درج

و ينكح على من في جنتنا و كل كثر القدم في اشرافنا فاهم كما في كذا  
 ان شاء الله يعني هيندم كسب كسب كسب كسب كسب كسب كسب كسب كسب كسب  
 هر كس در جنت با اهل البيت كند كند كند كند كند كند كند كند كند  
 در عرض است و هر كس در جنت كند كند كند كند كند كند كند كند كند  
 مجتهد عمل ماى پس برستى كند كند كند كند كند كند كند كند كند  
 معلّم ان سيمنايد ان شاء الله تعالى و در كتاب احتجاج شيخنا  
 القطرسي قدس سره بسند او از ابى محمد العسكري عليه السلام كند كند  
 قال الحسين بن علي عليها السلام من كمل ايمانها فطهره عنا  
 محضنا با شانه ها ساه من علينا التي سقطت اليه حتى شرب  
 و هده قال الله عز وجل يا ايها الجيد الكرم الموصي يا اولى  
 بالكرم منك اجعلوا له ياملا نكحي في الحان بعدد كل حرف  
 عليه الف الف فصر و صغوا اليها ما يلق بها من سائر النعم  
 سيد جردان بن شيبه حسين بن علي عليه السلام فرموده هر كس كند كند  
 تيم علم دين پس را كند اسانته او را از ما معدن علم تحت ما بسبب است  
 و اجتهاد ما از حرف خدا اين پس بر ساسه كند او را از علوم كند  
 رسیده تا كند راه حق ناپد و هدايت كند او را به عالم دين پس كند كند  
 و تعالى كند كند كند كند كند كند كند كند كند كند كند كند



فرستادگان که بجهت بندگی و کورگی نیستند و هر چه در حق ایشان  
 بر سر علم است از سر و زار قدر در پیش چشم من بوی فخر و کرامت برآید و ست  
 آنست از سیر و علم از آنچه هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نپسندیده و در  
 به چشم علم جاهل است و کین و ناسی عالم بعلوم برین جهت عدل الهی و علم  
 و از امام جعفر صادق علیه السلام سؤالی شد که کتابی که در حق کسی بسیار در  
 حدیث و احادیث علم السلام بگوید و نشر آن در میان مردم باشد  
 و در آنجا می باشد که در جواب به افضل است یا عبادی تر است  
 که حالت در است که در امام علیه السلام در جواب فرمود صاحب  
 عدایت حدیث بطریق مذکور که در دنیا سینه و قمار و جانی  
 نه ضرر از آنجا بدست و در جواب امام علیه السلام آنست که قول  
 و توفیق سینه و قمار است و آن مخالف بر آنست که مقصود و علم و قمار  
 پس بود باشد نه اصل آنست که کتابی که مادی و غرضیه را در پی  
 کند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را فرستاد و نزد ایشان و  
 اهل یان و ایمان و فرمود که ایشان را ازین پام برمان و بگوی  
 آنرا که او قصه است بیکر حضرت ابوبکاری میگوید فی حق من  
 و الصفا ان عاکلوا الی احد من هؤلاء الذائق اجله و بیکر  
 رجل من عرفت حلالا و حرمانا فاقی قد جعله علیکم نایضا

و یا آنکه آنجا که بجهت بعضی از سلطانان مجازی و نیز امامان  
 در صورت اعتداف و عدلی الهی که سخاوتین بیکر سرور و رضایت  
 فرموده و نظر الی اقصیهما و احدهما یا حدیثا و او را عاقبت  
 حکله و لا یفتی الی الآخر و در قبول حق و خطبه که جمیع علمانی  
 قبول کرده اند که در است قال سالت با عبدا لله علیه السلام عن  
 رجلین من اصحابنا یكون بينهما شجرة فی ذی ویراث  
 فهاکما الی السلطان اوالی القضاة یحل ذلک حال من عاکل  
 الی الطاعت فحکله فانما یاخذ حضا و ان کان حده ثلثا لانه  
 اخذ بحکم الطاعت و قد امر الله عز وجل ان یکرم بها ملت کتب  
 یضمان حال فاعطوا الی من کان منکر روی حدیثا و نظری  
 حلالا و غیرا و غیرا و حاکما ساقطه و غیرا و حاکما فاقی حدیثه  
 علیکم حکما کما فاذا حکم بحکمنا فاعطوا الی حدیثه الله  
 و علینا رد و الراد علینا الی الله و هو علی حدیثه الله  
 ان احادیث شریعه لالت و ان حکم و تراغ بیری فاضی غیره  
 که در مثل اینان بهار است از جمیع امامی عدل جامع جمیع شرایط حکم  
 فدی هر است و نیز حکم و تراغ بیری فاضی فاضی سلطان آن  
 و اخذ الی حکم بحکم شرعی طاعت و موت و هر است و اگر حق



ثابت است که هر چه در علم حکم طاعت کذب و خلاف است  
 نقیضی گردد و اشعار دارد که خلاف امر و سبب فعلی از آن با  
 و معاد و این باب کلام و تفسیر است که ذکر آن مناسب است  
 احادیث شریفه صریح و دلالت دارد بر آنکه هر چه خلاف شرعی باشد از آن  
 نام حرام است و از آن امر غیر مستطاب است **اول** ایمان و اعتقاد  
 و امور و مستحکم و غیر غیر مناسبت است نسبت نزد غیر فاش باشد  
 نقیض قرآن کریم چیست **فصل** در استحقاق فرموده احدی  
**فصل** در علم حکم که ای عباد الله و معرفت است احکام که **فصل**  
 علم نیست مطهره عاقل و جاهلی است چنانچه او را حدیث کرده که علم  
 چون نام جزای فرموده و وی حدیثنا و فطری و علانی و امری است  
 و حرف احکام است و امر و ضبط اجتناب و غیرت نزد طاعت **فصل**  
 علم و جامع و خلافت **فصل** علم حکم با اصول **فصل** علم نیست  
 و از حرف و کبریت است لایزال باقی را بنابر دلالت دارد  
 قول امام علیه السلام حرف احکام است چون حرف احکام که در حق  
 علم است و اینها بر همان است **فصل** علم جامع و منقسم و حکم  
 است و طاعت و اول عام و خاص و بین و مجمل و لا ذکر است  
 از این جهت صفتی مادی و محل بود پس آن وقت بر آن دارد

**فصل** علم حکم و تعلیل و بیان حال را و این حدیث چون فرموده  
 و روی حدیثنا **فصل** علم احکام فطری است حرف  
 شیخ و علم این که مخاطب را در متفق خطاب نیست که در حکم  
 خطاب و مجوز از قرینه بود و باشد و از آن نیز قرینه دلالت بر آن  
 دارد که قرینه یافت شده است و خطاب و بی قرآن خود را از آن  
 بر پشت حکمت است **فصل** مخاطب بودن و کفر و خطا و مخاطب  
 بودن بسیار در این درک احکام بدون خطا و کفر است  
 پس هر کس که انصاف و بصیرت داشته باشد و مجموع و از او بر آن  
 در او کمال نیست و مثل این زمان فاضل حکم شرعی مسلمان و از آن  
 و حکم که رافع بر وی در زمانه است و مخاطبات و مخاطبات نیز  
 رافع و حکم که بر وی شیطان و عدول از امر خدا و در حق خود علم  
 چنانچه از آنکه میگوید که اجماع و قیاس که در حکمت باطل نیست  
 و علم حکم نیست چنانچه حجت از انصاف و باطن بر حجت فاضل و حکم  
 و فقهی غیر مجتهد جامع شرایط مذکور و حکم و قوی و زمان نیست اما  
 علیه السلام و اجاره آن را از اظهار علم حکم صراحت دلالت دارد  
 بر آنکه متعالی و مقتدی قضا و فقهی با هم شرایط مقتدی است  
 و مقتدا و در و در قرآن است و حکم آن و در حدیث است و در حدیث



از شدت گریه می برد و به حالت تعاقب می کرد و موجب تحقیر و  
 لذت است بر محاسن استبدادی که در حکم و بجز از آن است  
 تعالی است که از دست و خط او در حکم می گذارد و در آن است  
 و چون او بگوید سوال که از دست چه خبر است از آن خبری نیست  
 لذت می خورند و حال فرستگان و مردمان در او آید و در آن است  
 که ای عزیز و علاء حق ایشان فرموده الذین یزیدون  
انهم انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون  
 بخاطر که انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون  
 شریعت را که با شریعت مخلط است اما جلد الاشیاء  
 حق است و حق چون جمیع شرایط حکم و قوی غریب است و حق  
 داخل است و بیاید از وی از این صیغ و از انفا ارفع و حق  
 و این صیغ شریعت می نماید و اما چه خبر صاف و حق است و حق  
انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون  
انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون  
 العادل فی السلبین انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون  
 حدیث شریف انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون  
 امام علی علیه السلام انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون  
 من لا یحضره الفیض انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون

از حق

در بین المحرمین الصدوق قدس سره از اسرار ما کافیت بر حال فتح  
 در تحت سند مرکب نام و این باب در روایت کرده از امام خضر  
 که امام فرمود انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون  
 لها عز وجل انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون  
 مسلم یعنی بنده صبیح عبادت کرده اند که کتبی ابو جعفر علیهم السلام  
 و اما جلد السیاق الفاضل بالذیة فدخلت علیه من العتق قال یا علی  
انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون  
انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون  
 فعلک بعد این حدیث صحیح ذکر در کتابی می کنی و کتاب  
 من لا یحضره الفیض انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون  
 قاضی شریعی می گوید که مجوز و شریعت حق می شود و حق می رود  
 از حدت آبی بر این حدیث لعین و حق که در تاد و سیدانه و ندا و اعلان  
 بان کرده انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون انما یزیدون  
 در الفضل و از علم در عهدان با و شاه و این باب از فضل العزیز  
 مروج و این بین اگر شریعت را در اول ظهور حق می باشد  
 قضا و حکم و قوی با عدم شرایط معتبره را با و اصلاح است و در آن  
 این حدیث که امام شریعت حق می باشد و این حدیث که امام شریعت

















در وقتی که حضرت به عاری نشسته بود و متوجه راه بود گفتند ای  
راست خدای رحمت از این برایم بیاموزم و من انگار نه انگار شنیدم  
بگید ای سر حضرت مرا عاری هر آن کرده فرمود سمعت ابی جعفر  
بن جعفر یقول سمعت ابی جعفر بن محمد علیهما السلام یقول سمعت  
ابی محمد علی السلام یقول سمعت ابی علی الحسین علیهما السلام  
یقول سمعت ابی الحسین علیهما السلام یقول سمعت ابی برادر بن  
علیه السلام یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول سمعت  
جبرئیل علیہ السلام یقول سمعت الله عزوجل یقول لا الاله الا الله  
حسینی فمن دخل حصنی امن علی فی ظمأ مریت الراحلة  
تأدی بشر علیها وانا من شر علیها **ویدعی** **سینی** **الکفر**  
سینی یا حبیبی بگو که راندان حبیبی بر سر موضع که در کلام توحیدی  
علیهم السلام ذکر شده نیست چه آنکه رسید ایشانی و عادت  
اول الیه علیهم السلام ظاهر است از آنکه آنچه بر سر سجده است  
حدیث که صدوق رحمه الله در کتاب طلع کرده و این وجه  
محمد بن الحسن قال حدثنا محمد بن عیسی الطاطری عن محمد بن احمد بن  
ابو یحیی عن حماد بن عیسی بن عبد الله بن حماد عن عبد الله بن شاذان  
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله









من الله خرجا برکلامهم من ذمنا لا سلام الى صاحب السلام فيها  
قال الله ان من عرفت شريف بنزاهه اريت كينيت و صبح  
 و صبح است و نکات است بر صبحه و بر وجهی که آیت از تا و علی تکریم  
 از خدا عز و جل و درستی بر من حدیث شایع است بسیار از اهل بیت علیا  
 علیه السلام **و بجهت** قول امام محمد و قول علی السلام که فرموده ان علیا  
 علیه السلام بایستاده الله من جمله کان کافر و مشرک و صبح  
 کان کافر او من جمله علی و نه ولا یخرج من کان الطبیقة  
 الذین قال الله تبارک و تعالی فیهم المشیة کسب فی سببی  
 خرج از باب کوراست با کتب بن و اهل بیابانی که در هر وقت  
 که من کفر و فغان و حیان و در زمان از رحمت و همان کشته  
 و بسبب علی علیه السلام من ایان و در زمان از عقوبت است و نیز امام  
 علیه السلام فرموده ان الله عز و جل غضب علیا علی السلام  
 علیا علیه و من جمله من عرفت کان کافر و مشرک و کان  
 کافر او من جمله کان کافر و من غضب بعد شایکان  
 مشرک و در جمیع جایگاه و من جمله علی بن ابی طالب و صبح  
 در دلالت کردن بر کفر اهل بیت بر کتب است که جلالت و انکس  
 ولایت علی علیه السلام فرموده انما اولی الامر

که

که در ولایت علیت بجهت با جمیع معجزات **و بجهت** قول امام  
 جعفر صادق علیه السلام که فرموده من الذین فرض الله علیهم  
 لا یسمع الناس الا بقرعنا و لا یعلم الناس بحجائنا من  
 عرفنا کان مؤمنا و من نکرنا کان کافرا شکست نیست که انکس  
 انکار است از وی علیه السلام که فرموده و اصرار بر انکار و انکس  
**و بجهت** قول امام محمد که از اویم که تحقیق است بر وفات و تحقیق نیست  
 خدای تعالی و بیکدیگر که معرفت خدای تعالی بر معرفت بر تحقیق  
 خدای عز و جل و تصدیق رسول بر صلی الله علیه و آله و موالات علی و انکس  
 بر وی علیه السلام و موالات از وی علیه السلام و ائمه اهل بیت  
 و نیز از ائمه اهل بیت و نیز در سبب کان و تصدیق و دو موالات  
 و در ائمه اگر مستقیم بر آنکه گویست و در تمام و تمام معرفت است  
 و معرفت تمام است بر هر فرد تا چندین عشره بر اهل بیت بر هر فرد  
 این علی علیه السلام عارف خدای تعالی برزده هستند و هر کس که عارف  
 خدای تعالی برزده باشد کافر است و دلیل بر تصدیق بر هر فرد  
 ابو حنیفه امام محمد باقر است علیه السلام که فرموده انما یصل الله من غیره  
 فاما من لا یصل الله فاما یصله هکذا فضلا راوی گوید  
 قلت جعلت خذ الله فاما معرفه الله قال تصدیق الله عز و جل





قال قلت بعد قال لا والله ما عهد منكم على الله ما كنتم عليه  
 يا ابا محمد ان سبعين رجلا من بني اسرائيل دخلوا في دينكم وفسدوا  
 لما استبان لحمد منكم فاحملتموه على الله عليه السلام  
 عهد هذا عهدا في عهد مني الرافضة لا اثم فيفسدوا منكم  
 وكما قال الشافعي في ذلك العهد جماعة ما شئت منكم لم يورث  
 منكم في ذلك عهدا عليه السلام قال من الله عز وجل الى بني اسرائيل  
 عهد هذا العهد في عهد مني الرافضة لا اثم فيفسدوا منكم  
 من عليه السلام الا اثم منكم في عهد مني الرافضة لا اثم فيفسدوا منكم  
 حتى يهلكوا يا ابا محمد ففسدوا في عهد مني الرافضة لا اثم فيفسدوا منكم  
 كل فرقة ومنعتوا على شدة فاشجعت مع اهل بيتي  
 صلى الله عليه واله وذهبتم حيث ذهبوا وانتم منكم  
 لكم ما رزقنا من الله ما شئتم في عهد مني الرافضة لا اثم فيفسدوا منكم  
 النبيل من محكمه والفقير من بيتكم من امر الله عز وجل  
 بما اثم عليه من عهد مني الرافضة لا اثم فيفسدوا منكم  
 يا ابا محمد فهل سرتك قال قلت بعد قال لا اثم فيفسدوا منكم  
 يا ابا محمد ان الله يخلق الذرية عن ظهوره بعثنا  
 كل منعه الرعي في اذن منعه وذلك قوله عز وجل

الذين

الذين يهلكون العرش من حوله فيسبون بحسد منكم وبعثنا  
 للذين امنوا اسقواهم الله لكرمهم هذا العهد يا ابا محمد  
 فصل سرتك قال قلت بعد قال لا اثم فيفسدوا منكم  
 ذكرنا الله في كتابه فقال من المؤمنين رجال عهدوا بالله  
 عليه فبهم من قصص حبه ومنهم من يتطردوا بدلو اشد بلا  
 انكروا فيه بما اخذ الله عليه يشاؤون من ولايتنا وانكروا بدلو  
 ما غيرنا ولا نكروا الله لكرمهم في عهد مني الرافضة لا اثم فيفسدوا منكم  
 وعهدنا انكم من عهد مني الرافضة لا اثم فيفسدوا منكم  
 فصل سرتك قال قلت بعد قال لا اثم فيفسدوا منكم  
 في كتابه فقال اخواني من المؤمنين والله ما اراهم في عهد مني الرافضة لا اثم فيفسدوا منكم  
 فصل سرتك قال قلت بعد قال لا اثم فيفسدوا منكم  
 يوشع بعثهم لبعض عهد الا الحقيقين والله ما اراهم في عهد مني الرافضة لا اثم فيفسدوا منكم  
 يا ابا محمد فصل سرتك قال قلت بعد قال لا اثم فيفسدوا منكم  
 لقد ذكرنا الله عز وجل وشيعتنا وعدنا في ايم منكم فقال  
 عز وجل هل سرتك الذين يهلكون والذين لا يهلكون انما نذكر  
 اولوا الا لاياب نحن الذين يهلكون وعدنا الذين لا يهلكون  
 من شيعتنا اولوا الا لاياب يا ابا محمد فصل سرتك قال قلت بعد

نزدی قال یا محمد ما استثنی الله عز ذکره باحد من  
 اوصیاء الایمان ولا اتباعهم ما خلا امیر المؤمنین علی بن ابی  
 طالب و شعیبه فقال فی کتابه و قوله الحق یوم لا یغنی عنی عن  
 سولی شیئا و لا هدی یغیرون الا من یحمی الله عنی فقلت  
 علی بن علیه السلام و شعیبه یا محمد فقل سریرت قال قلت  
 جعلت فداک نزدی قال لقد ذکرک الله فی کتابه ان یقول یا  
 عباده الذین سریروا علی انفسهم لا تعظوا من رحمة الله ان  
 یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم و الله ما اراد یجحد  
 عزیزه فقل سریرت یا محمد فقل فقلت جعلت فداک  
 نزدی قال یا محمد لقد ذکرک الله فی کتابه فقال عزیزه  
 لیس لک علیهم سلطان و الله ما اراد یجحد الا ائمة  
 علیهم السلام و شعیبه فقل سریرت یا محمد فقلت جعلت  
 فداک نزدی قال یا محمد لقد ذکرک الله فی کتابه فقال  
 فاولئک مع الذین نعم الله علیهم من الشیخین و الصدیقین  
 و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک یقعا ذریر الله  
 صلی الله علیه و آله فی الآلۃ البیتین و یکن فی هذا الموضع  
 الصدوقین و الشهداء فامم الصالحین فتمموا الصالح

کما سماه الله عز وجل یا محمد فقل سریرت قال قلت  
 جعلت فداک نزدی قال یا محمد لقد ذکرک الله فی کتابه  
 فاولئک مع الذین نعم الله علیهم من الشیخین و الصدیقین  
 و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک یقعا ذریر الله  
 صلی الله علیه و آله فی الآلۃ البیتین و یکن فی هذا الموضع  
 الصدوقین و الشهداء فامم الصالحین فتمموا الصالح  
 کما سماه الله عز وجل یا محمد فقل سریرت قال قلت  
 جعلت فداک نزدی قال یا محمد لقد ذکرک الله فی کتابه  
 فاولئک مع الذین نعم الله علیهم من الشیخین و الصدیقین  
 و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک یقعا ذریر الله  
 صلی الله علیه و آله فی الآلۃ البیتین و یکن فی هذا الموضع  
 الصدوقین و الشهداء فامم الصالحین فتمموا الصالح





اخذ الله علينا وعليهم الميثاق ويردون موزنا ويحطون  
 صلحنا على اهل مله الاسلام بحربنا وعذرهم  
 قول قريش ايمانك كفره اخوانا على شريعتنا اهلنا الميثاق  
 قسم لا ذكره واما اخواننا اهلنا هم من ساداتنا  
 غير شيعان پس فرستد بجهات مخصوص بايثان که اهل ايمان  
 ايمان اخبرده باشد و اهل هر امان از نعمان خدا و ذرحان خود و اهل  
 راسا و اصلا و طلقا غير اهل شيعت جست قال عز من قائل  
 ان الله لا يغير ان يشاء ولا يقهر ما دونك فلا تلتفتوا  
 وازان قريش مستعده و گذارش بابت **هفتم** تاويل اخذ  
 يوتيت بعضه لبعض عدوا الا المتقين که اهل علم السلام  
 کرده اند که متينان دين آيت کريم شيعان و جت سادات  
 آن پستيد و خانه را اهل عرفان **هشتم** تاويل قول خدا  
 عز وجل هل ينسى الذين يعلمون قال الذين لا يعلمون  
 انما ينسوا اولوا الاثاب که اهل علم السلام فرموده که  
 خانه دهی را با نهم و دشمنان ما را با نده و شيعه صاحبان  
 حقه و از تحصیل که طمع همه است ظاهر شده که گمان حقیر  
 مستيقدا دهی عليهم السلام صحت بر من نشان اهل اسلام









ایشان فرو آمد و هیچ آیتی نیست که باری آید و ایشان را سر بکشند  
 پس ایشان را هیچ که ذکر آید که در ایشان دشمنان و دشمنان که  
 بهی علیهم السلام فرموده و این است و الا بی هیچ است بر آنکه  
 سبب آن دشمنان بی ایمان دشمنانی است علیهم السلام از آن  
 اسلام حبیب دارند و حکم شرکان بر ایشان و دنیا و آخرت عاریت  
 و منافعت و معاصرت و مساوت و موافقت و تودار و ناپوش  
 چون انجاست و این نیست مگر که در سبب بر حق علیهم السلام  
 بر حق الله عز و جل است اجتهاد و توفیق که خلیل الله  
الرحمن علی الدین لا یزیدون و در او بر جاست  
 و در عز من قائل ان الذین یختارون الله لا یملکون و من یشیع  
عبد لا یسلیم و یشا فان یشا یشا و یشا از آنکه پس از هر  
 ایمان برده باشد و الا لازم آید که ایمان بر خداوند و عبادت  
 و شیعنی ایمان مقبول است و شرط قبول ایمان قبل از ظهور  
 قائم اهل بیت علیهم السلام نیست لا اله الا الله محمد رسول الله  
 چنانکه حدیث نبوی بر آن دلالت دارد که فرموده است ان  
اقابل الناس حتى یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله  
 دلیل اسلام بر آن نیست چون بیدار و بیدار و بیدار و بیدار

کرده و در قول اعراب سابق بر اسلام آن که از ایشان اسلام  
 عام جان بر آن است که تحقیق یافته و در اسلام خاص و دشمنان  
 تحقیق داشته بر آنکه بر اسلام خاص و دشمنان بی ایمان مخالف  
 که از ایشان حکام مذکور و بر آنکه از ایشان اسلام در وقت  
 کتاب کافی که می گویند که راست مروی از اسلام بن سینه و کمال است  
 اباجیه علیهم السلام حدیث است از اقامه ایمان و عرض اهل جان و کلان  
 خان و غل و غیره و الله ضرب عتقه و توفیق بخیر و کافه و بیدار  
 اهل الذمه و بیدار علی و سلا و ایمان و غیره و بیدار و بیدار  
**با عید** که بر آنکه ایمان علیهم السلام حدیث است از اقامه ایمان و عرض اهل جان و کلان  
 از آنکه مذکور و در این بشارت دلالت بر صحت کلمه خداوند  
 و دشمنان بی ایمان بر وجهی که تا اول تحریر ایمان از آنکه مذکور است  
 و همین جهت مطلوب کافیت بجهان که از بعد از استماع کلمه  
 کلمه عبسی **فیصل** اما مقام است که می بینیم  
 آنکه و اخبار را از اهل علم حدیث است از اهل علم حدیث و آنکه  
 آنها در راه و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید  
 حصون اسلامند و در ایشان ایمان دارد و بیدار و بیدار و بیدار

که در او خدای تعالی شایسته شده اند و بویوت سیرکها از ایشان  
در ششکان و بنی و بنی و در او آسمان و بسبب آن خدای  
هم میرسد که آن نیز یکی است و طالب علمین و مساکین و توان  
بیتین مالک را بهشت و داخل آن بشود و در ششکان و بنی  
که او در آنجا به خوشی راوداد و او یکسره اند و طلب آنرا میکنند  
بیت عالمین بین هر که در آستان و در آنجا است و او  
و فضل و شرف عالم این بین و عابدین مثل فضل و شرف  
چهار دست به بار است و یکسان عالمین بین هر که  
بر فراخ پیش و نظر آنکه در علم و شرف و فضل و شرف  
از عبادت عابد و در دست شفا سال و نیز در ده گانی و شرف  
دنیا عابدین است که از برای او و او که یکسان عالم اسلام  
که بسبب شرف و فضل عالمین است و در ده گانی و شرف  
یکسره و آنکه او در آنجا و فضل و شرف و در ده گانی  
نفع مستقیم صاحب دین که در ده گانی و شرف و در ده گانی  
آن یکسره و در آنجا و شرف و در ده گانی و شرف و در ده گانی  
فیز به شرف و در آنجا و شرف و در ده گانی و شرف و در ده گانی  
و شرف و در ده گانی و شرف و در ده گانی و شرف و در ده گانی

عبداللہ بن مسعود و بن سنان بن خالد بن ابی اسود خزاعی  
نارایت است که استخفاف بجای اهل علم نموده و ترک نشد  
و بر روی وی در حسن افعال و مرضی افعال کرده و دوست برین  
بنده کان بنده خزاعی اسود بنی مملی که در بزرگ کار عالم است  
بجز این است که لذت و مصابت فقیران و مسکین و علما و بن سنان  
انجام کرده و هر دو ایشان است و سخن از ذات کائنات و دوست  
کرداران بیکدیگر و نوشت و خوف بنده خزاعی اسود بن سنان  
جل و ذکره مختص است و علما و بن سنان بنده خزاعی اسود بن سنان  
من عباد الله و القل و بن سنان بنده خزاعی اسود بن سنان  
بوده و بنده خزاعی اسود بن سنان بنده خزاعی اسود بن سنان  
و بنده خزاعی اسود بن سنان بنده خزاعی اسود بن سنان  
بنده خزاعی اسود بن سنان بنده خزاعی اسود بن سنان  
آثار او را در علم اسلام ذکر کرده و در انظار اولی الامر  
اقتباس شده و مصدق آن در شان ایشان و حدیث و بیان  
روایات آن در مصوبین علم اسلام و علما و بن سنان بنده خزاعی  
بوده و بنده خزاعی اسود بن سنان بنده خزاعی اسود بن سنان  
او را بنده خزاعی اسود بن سنان بنده خزاعی اسود بن سنان























بجزر واداء امارت اهل البیت علیهم السلام ورجوع بر دلت عادت  
 از دیو و جادو و سحر و مثل این زمان که آفتاب است و ولایت  
 و خلافت رسالت با حق و صاحب جلال است و پیش از  
 این جمیع که ذکر شد بدست اولی چون بدست علی بن ابی طالب  
 مستحق از جانب است و در حدیثی که در بیان در توحید شریعت  
 صاحب الزمان یا حسن العسکری الاوان علی بن ابی طالب  
 خلافت الله الرحمن معلوم اهل عرفان و ایمان بود **و**  
 اکنون صاحب بار و پروردگار کتاب ذکر چون از حدیثی که در خلافت  
 و اهل خلافت نظر بر این خلافت صاحب فرقی مسلمین نیست و  
 از انجا که در حدیث و طریقت و طریقت عارفان که در زمان  
 دین رسالت و مثل سید مرتضی علیه السلام و سید ابی طالب  
 جاریست و بخود آن زمان و اقتضا را بر این وقت باطل و کذب  
 دارد و این خلافت را صاحب خلافت نیست و در حدیثی که  
 بصاحب کتاب سرور و امان و نعمت ایمان اقرار می کند  
 و هر عارف و دین بین دنیا بر سرین است از انجا که مثل نصیحت  
 بطریق اهل حق چه بر تقدیر است و طاعت قدرت که در حدیث  
 نصیحت عاصمه و آخر از کلام که بی با اختیار و با فضل است

آن شهادت میداد با هر پادشاه دین نبود و چون از کتاب که  
 در کتاب اسم و صاحب آن را اسامی و اصنام می گوید و سالک زمان از  
 سر و جان دین پس آید و او را در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
 بجهت رعایت و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت  
 علیه السلام از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
 و حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
 علیه السلام از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
 بجهت نصرت و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت  
 بیانه و موافق بر این حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
 خلافت بود و همیشه و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
 از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
 طریق حق و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت  
 و الله بی علیهم السلام ابواب خدای عزوجل از حدیثی که در حدیثی که  
 بر خلافت که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
 خارج از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
 بحدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که  
 مسامحه آن البته که بگوید علی علیه السلام از حدیثی که در حدیثی که

















ما له في الدنيا والآخرة من نصيب كل ما أصب  
وان قبده واجتهد من قبل هذه الآية عذلة ناعية و  
كل ما لبس بجهد فله هبة شيتنا ينظرون بامر الله عز وجل  
ومن يجادلهم ينظرون تحت يده من شيتنا بامر الله  
اصعد الله عز وجل روحه الى السماء بنا لربها فله فان كان  
قداني عليها اجلها جعلها في كوز من رحمة وفي كوز  
وفي ظل عرشه وان كان اجلها شاة من الله فله ما لم  
من الملائكة ليردوها الى الجحيم الذي خرجت لتكن فيه  
والله ان حاجتك وعما ركبها عزة عز وجل وان لم  
لا اهل القاد وان غلبا لاهل الفناء وانكم فلكم  
لا اهل دعوة واهل عبادته ورحمة ربكم انكم انتم  
مذكور ذواكره الا وان كل شيء هو هرا و هو الهاد  
محسب على الله عليه ولا يخرج شيتنا بعد ما خفي  
ما اقرهم من عز الله عز وجل واحسن صنع الله اليهم  
الجنة والله لو لا ان يعاظم النار في الله وليعظمهم هو  
سكت عليهم الملائكة فله والله ما من عدى من شيتنا  
القرآن في صلوة فلهما الا وله بكل حرف من رحمة ولا فراه

في صلوة جالت الا وله بكل حرف من رحمة ولا فراه  
عز صلوة الا وله بكل حرف من رحمة وانما  
من شيتنا الاجر من قرأ القرآن من خلفه انتم والله على  
منكم بيا ما اجر المجاهدين فله في صلوة لكم لاجر  
الصالحين في سبيله انتم والله الذين قال الله عز وجل  
ومن عتانا في صدقهم من قبل اخوانا على سرية قلاب  
انما شيتنا اصحاب الادب الا عين عيان في الكا  
وعيان في القلب الا وان الخلائق كلها كذالك  
الا ان الله عز وجل فتح ابصاركم واهل ابصارهم  
ان من حديث شريف فضل شرف عظيم شيتنا بايضا شيتنا  
ان جهات ان جهات قد خشي ذوقه صلى الله عليه وآله  
سراحت ورحلت برأت دين طائفة محمودة من لاجت دون  
ابن طائفة محمودة شرف ورحلت وذو شرف السلام  
واجهت بر دن محاسن شيتنا الاسلام وكون موضع  
كشيتنا واما ساكن يشد امام وشمس في من وازجهت  
يا وعز من امام عليه السلام انكم انتم من شيتنا ما كسيت  
من شيتنا منكم انكم انكم ورويه ورويه في شيتنا انكم انكم

















کرده این است **اول** باکی و دلاوری است چون از روی  
 میسر است جزین را بر سبیلان حال کرده اند و میسر از نام محمد  
 و امام جعفر صادق علیه السلام درایت کرده که نام علی است که است  
 آن شد مایه الناس و بعد از آن یقین صاحب سخن فقول  
 باریست حسن و عظیمی که لک لستنا الطیب و لادهم  
 و لستنا اولادهم **دوم** ایمان نیکو بجهاد و جزو عداوت و  
 چون ایمان و دلاوری علیه السلام و ایمان بخدا و تعالی است  
 یعنی که هیچ کس از ایشان نیست **سوم** محبت الهی ایشان را که  
 باریت از دلاوری و توکل و اطمینان و محبت خودی و دلی از  
 در دنیا و حسن ثواب و آخرت و از صفت طاعت و شهادت  
**چهارم** صفت محبت و دلاوری ایشان چون خبرهای ایشان  
 بهشت است محبت ایشان یعنی که امام جعفر صادق علیه السلام  
 و کواش ایشان خیر الهی و دلاوری که لک و حجة و قبول  
 لک و حجة الحقة و حاتم و الحجة و الحجة و الحجة و الحجة  
**پنجم** ظهور و بروز و بر سر خط از میان چشمهای ایشان را از  
 صراط چون با وجود که بر داند و اهل بیت شریف **ششم**  
 که از خیر است از میان چشمهای ایشان را که گویای ایشان

عجیب

بحسبهم الجاهل اعمى من العصف **هفتم** توحید  
 و سخط چشم الهی است ایشان را که سبیلان و لایق  
**هشتم** یعنی ایشان است از مرض خوار **نهم** بسکنا  
 و سبیلان از ایشان چون جمع کن آن سبک از ایشان  
 اگر چه مثل کما ان اهل زمین بوده باشند و کما ان است  
 همچو که پیوسته علی و علیه السلام و کما در شریف و لایق  
 حرج من دنیا و علیه شریف و اهل الارض کما  
 الموت کما ان لایق **دهم** بودن ایشان  
 و رسول الله صلی الله علیه و آله و اوست و رسول الله ص  
 با ایشان و کفی به کما فضل و شرف **یازدهم**  
 از امام جعفر صادق علیه السلام و است که گفت از خواری  
 عیسی صلی الله علیه و آله کما فواشعة و ان شفتا حواد و انا  
 کما از خواری عیسی بالموقع از من خواری انا و انا قال  
 عیسی صلی الله علیه و آله الخواری من انصاری الى الله قال  
 الخواریون نحن انصار الله فلا والله ما نضر من الهی  
 و لا نالوهم و نه و سبیلان و لایق و انا من الهی الله  
 عز و جل رسول الله علیه و آله و انا و انا و انا و انا



وغير عرفت و بعد از آن در شهر و در آن فی البلدان جزا و عدا  
جزا و بدین حد عشرت نگه می دارند و هر چه علیهم السلام  
مقرر فرمود است که اگر کسی از آن ترک گوشت بخورد که از  
ساق و سرش می آید و عدا قال ابوجعفر علیه السلام بجزا  
عشر فی الحیة عشر من الکوز و الکوز عجز من ساق الذئب  
علیه ما نزل لا یجوز و شیعه علی حافی ذلک التبرک  
فانما تکلفوا فعدوا احدی ثبت اخری صحی بالک الله  
ذلک قوله بجزا است حان فاذا قال الرجل لصاحبه  
جزاک الله جزا فانما یعنی ذلک ملک الماکل فی اعدا  
لخصه و بجزا من خلقت و اما میزان و این کلام را در  
کوفت و مایه و امانت می شود از حدت قبیح حضرت و  
حایت و امانت اهل البت علیهم السلام است و در احوال و غیره  
ایشان علیهم السلام دلالت بر این شده بر ما برین و بر همین نشان  
از احوال و مستطیع که از این کلام می آید علم است که جماعت  
حضرت و حایت و قدرت و عزت و سالخاسته و مقام و دفع  
جری و دین برین که در هر جای شیعیان و در اهل بیت  
ای که در هر زمان است و در هر شهر و در احوال و در هر

[illegible]



تعالی عمر رسول الله عزنا هدی حتی نعرفهم فقال رسول الله  
صلی الله علیه وآله ما قلت بکسر الا وانا اریها فاشکر فیها  
رسول الله صلی الله علیه وآله انا الله یلی علی الله وعلی فضل الله  
وشاره اهل البیت وهدی المصاحح الذین یقتضونهم فقال  
عمر رسول الله من امریک علیه ما قال هذا قال رسول الله  
ما وسیع العلمیة فکذا الموضع الایة فی اولها من ک  
قلبه ما قالنا اهل البیت کان ناجیا وکان علیه  
عالمنا اهل البیت کان هالکا این حدیث شریف نقل  
شریف عظیمی بحیث یستدل به ایشانی بر ائمت است واهل بیت  
بعد السلام تستفاد بر وجهی بر صلی الله علیه و آله و سلم فانه قد  
از جمله اهل بیت می باشد و بعد از آنکه در مصاحح ذکر است  
بایشانی چه زیاده و کفایت فکذا فرق و شرفا و فرق و الحمد  
**حدیث دوم** در حدیثی از ابی عبد الله علیه السلام است  
که استای من است فاحسنت فاحسنت فاحسنت فاحسنت  
و قال استای قال ابی باقر علیه السلام فی الی الا و هو الذی یستحق  
فی الیوم و اللیلة الف تحیه لانه من حیث انوار الیوم و الیوم  
نصر علی ما ضل من التراب و هو علی ما لا یجلیون

امم فزده نام و امام جعفر صادق است علیه السلام و شرفا هم  
بن ابی بکر نام علیه السلام گفت که در حدیثی که در حدیثی است  
بررسی و مرآت و عا یکم بحیث است به اهل البیت علیه السلام و  
و بشی هزار بار واسطه آنکه اهل البیت را بدو بارست و پس  
میر میکنیم بر معلوم از اصول و ثواب استای ای بزرگوار  
در مصیبت میر میکنیم بر اجزای آن معلوم نیست از حدیثی است  
بر آن حدیث معلوم الحصول احسان است بر طاعت آن بزرگوار صاحب  
و جهان صحیح را معلوم است چون است که در طاعت استای است  
پس صلی الله علیه و آله اختصاص بشی حدیثی است که در حدیثی است  
و شرفی استای در حدیثی است که در حدیثی است  
اگر حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
و اهل ایان و اقبان را کامل شود بآن حاصل است و است که حدیثی  
طایفه حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
که حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
یا قوت و معلولها السک الا و در حدیثی است که در حدیثی است  
و الا صغیر و ابرار حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است



الصبر باب جبر صريح واحد من افرقة جبره لا خلق له  
 باب الشكر فانه من افرقة شياها ما كان سيرة ما بها  
 حكمة حامله جميع وحسن يقول اللهم حق باهلي  
 منقذه ذوالجلال والاکرام والباب البلاء من افرقة  
 صفة صريح واحد اقل من يدخل فانا الباب الاعظم  
 في دخول العباد الصالحون وهذا اهل الزهد والورع  
 الراغبين الى الله عز وجل المشركين به فاذا دخل الجنة  
 يسرون على الخزي في مصاف في سائر الباقية محاذيها  
 الاول فيها ملائكة من غير علم شيا به خضر في الجنة  
 يسرون على حاجي ذلك المنه واسم ذلك المنه خضر الماد  
 وجنة عدن هي وسط الجن وسورها افرقة جبرها  
 القلق في ربه رايته كره يستهدي افرقة من ومن  
 شتيان على عز وجل افرقة صلوات الله الرحمن كركت  
 ان الجنة ثمانية ابواب يدخل منها المؤمنين والمومنات  
 وابل يدخل منها الشهداء والصالحون وسميت ابواب  
 يدخل منها شيعتنا ومحبونا ولا ازال واقفا على القراط  
 ادعو فاقول رب سلم شيعتي ومحبتي وانصاري ومن

تلافي

تولا في دار الدنيا فاذا الناس بطنان المرش  
 قد اجبت دعوات وسمعت في شفعك وشفع  
 كل رجل من شيعتي من تولا في وضري وجاري  
 حاجتي بفعل اقول في سبعين الف من جبرائيل ورافائيل  
 وابل يدخل منها سائر المسلمين ممن يشهدان لا اله الا الله  
 ولم يكن في قلبه شقال مرة من بعض اهل البيت عونه  
 مولانا ابا عبد الله السلام احسنوا الظن بالله واعلموا ان  
 الجنة ثمانية ابواب عرض كل باب منها سيرة اربعة  
 مئة واربعمائة كان كاشي فذكرت **باب الجنان الذين**  
 على بن ابيهم عن ابي عن ابن محبوب عن محمد بن اسحق الله  
 عن ابي جعفر عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله  
 سئل عن قول الله عز وجل يوم يحشر المؤمنين الى الله فقل  
 فقال يا علي ان الوفا لا يكون الا كيانا او ظاهرا  
 انما الله فاجبهم الله عز ذكره وانضمهم ورجلهم  
 فحقا هذه المؤمنين ثم قال يا علي اما الذي خلق الجنة  
 وبرا الجنة انهم يخرجون من بين هذه وان الملائكة  
 لتقبلهم ثم قال من نقي القلوبها رجال الذهب كلفة

بالذن واليا قوت وجلادها الاستيرق والسندس  
 خطها جلد لا يجان تطير عبر الى الحشر مع كل من  
 الف ملك من قلمه وعن يمينه وعن شماله بن قوته  
 حتى يذهبهم الى باب الجنة الاعظم وعلى باب الجنة  
 شجرة ان الورقة منها يستظل تحتها الف رجل من الانس  
 وعن يمين الشجرة عين مطهرة مركبة يسقون منها شراب  
 يطهر الله بها قلوبهم من الخبث ويغسل بها اذانهم  
 واذ لك قول الله عز وجل وشاهد ربهم من انوارهم من ذلك  
 العين المطهرة قال تترى من انوارهم من انوارهم  
 ويشتدون بها وهو عين الحق فلا يموتون ابدا قال تترى  
 بهم قدام العرش وقد سلوا من الانوار والافاق والاسرار والحر  
 والبر اذ اقال جبريل الجبا وجل ذكره الملائكة الذين معهم  
 احضرا اوليا حتى الى الجنة ولا ترقى معهم الخلائق  
 فتسبق بضاي عنهم وديجت استحق لهم وكماله  
 ان او فقههم مع اصحاب الجنة ان كانت قال تترى  
 الملائكة الى الجنة فاذا انتهوا عبر الى باب الجنة  
 ضرب الملائكة الحلقة صرة تنصر صرا يبلغ صوت صرا

كل

كل حواء اعدها الله عز وجل لا وليا له في الجنان فبنا ان  
 بصرا اذ اسعوا صوت صرا الحلقة فيقول بعضهم بعض  
 قد جاءنا اولياء الله يفتح لهم الباب فيدخلون الجنة  
 وفيهم عليهم انوارهم من النور والانس والجن  
 مرجشا بكم فذا كان اشد مؤثرا اليكم ويقولون يا  
 سئل الله تعالى على عبد الله رسول الله عز وجل  
 عز وجل عز وجل من فوقنا عز وجل بما اذن الله  
 رسول الله تعالى يا علي الملعون ياها الله عز وجل لا  
 بالذر واليا قوت والزر بعد سقوطها الذهب محزنة  
 لكل عز وجل منها الف باب من ذهب على كل باب منها ملك  
 موكل به فيها فترى من جنة بعضها فرق بعض من الجن  
 بالوان مختلفة وحشرها الملك والكافر والعير وذلك  
 عز وجل وفترى من جنة اذا دخل المؤمن الى منازل في الجنة  
 ووضع على راسه تاج الملك والكرامة السراجل  
 والفضة واليا قوت والذر من الجنة في الاكل تحت  
 قالوا يا بس سبعين حلة حبيب بالوان مختلفة وصروب  
 مختلفة منسوجة بالذهب والفضة واللؤلؤ واليا قوت



فذلك قد عرفنا جل جلاله فيها أناس ومن ذهب فيكون  
ولباسهم فيها حريصا فإذا جلس المؤمن على سريره العظمى يري  
فرحا فإذا استقر إلى الله عز وجل يناله في الجنان شاذن  
عليه الملك يحيا له يمينه بكرة الله عز وجل ياه ويقول له  
خدا والمؤمن من الوصف والوصف كذا كان فان وفي الله  
قد انكح على امرئته وزوجته الحرة فبذلك فبذلك الله  
قال يخرج عليه زوجة الحرة من حية لها مشقة قبله وحيا  
وصا أيضا وعليها سبعون حلة من جنات الياقوت والياقوت  
والزبرجد من مسك وبنبر وعلى زاهية تاج الكرامة  
عليها هلال من ذهب مكلتان بالياقوت والياقوت  
سلكها بالياقوت سلكها إذا دس من دس الله فتم ان يوم  
اليها شوا فبقولها ولما الله ابراهيم بن يعقوب ولا نصيب  
فلا فسر انك وانك على قال يعقوبان فدا نصيب  
ما من عوام الدنيا لا عليها ولا فله قال فاذا فر بعض  
العنود من حيلة لا تطل الى عفا فاذا عليها فلا يكون  
نفس من يافى سطرها ارح منقود ورة مكنوب  
فيها انشأ ولما الله حبيب وانا الحور احييتك اليك فانا

من

نفس ولا تهاهت ففك ترمي الله اليك ملك  
يعقوب بالجنة ويرتجزر بالحور قال فبنتون الى اولاد  
من جنان يقولون الملك الملك يا ابراهيم جنان استاذن  
انا على من الله فان الله بعثنا اليه يمينه فيقول له الملك  
حقا قول الحاجب فيعلم بكما نكر قال فيدخل الملك حق  
اقول الحاجب فيعلم بكما نكر قال فيدخل الملك الى الحيا  
وعينه وبين الحاجب شجها ان حق يمتى الى ذلك  
فيقول الحاجب ان على باب العرصة الفطك اسلمهم  
مرتب العالمين لهنرا ولي الله قدما لوفى ان اذن  
لهم عليه فيقول الحاجب ان يعظم على ان شاذن  
لاحد على على الله وهو مع زوجة الحرة قال قال بين  
الحاجب وبين ولما الله جنان قال فيدخل الحاجب الى  
القيم فيقول لياقوت على باب العرصة الفطك اسلمهم  
دنيا العرة يعقوب على الله فاشاذن لهم فقه العقم  
الى الحمار فيقول الحمار ان وصل الحمار على باب العرصة  
وهذا ملك اسلمهم الله يعقوب ولما الله فامون  
بكما نهم قال فيعلمون فوذن للملايكة فيدخلون على الله

وهو في الغزوة ولها الف باب وعلى كل باب من أبوابها ملك  
ممكن ينادي إذا دخل الملكة بالخروج على من ادفع عن كل ملك  
باب الملك قال فيدخل القيم كل ملك من باب من أبواب  
الغزوة فيلقن رسالة النجار رجل عزه ذلك قول الله  
عز وجل ولما ملكة يطول عليهم من كل باب من أبواب  
الغزوة سلام عليهم على الأعداء قال ذلك قوله عز وجل  
وأول ما أتت من الرسل نبيا ومكنا كبيرا يعني بذلك  
على الله ما خرج من الكثرة والقيم الملك العظيم  
الملك أن الملكة من دل الله عز وجل يسأله أن يدل  
فلا يظنون عليه إلا أنه ذلك الملك العظيم الكبير  
قال لا اختار عرجي بحجة سأكتم وذلك قول الله عز وجل  
يخبر من تحتم الإفاضة والقدرة أنه منهم وهو الغزوة  
وأما حليمه فظن أنها ذليلة من رعاها منهم فدخلوا من  
من الموضع الذي سبته من القمار بيده وهو متخفي  
واق الإقراع من الغاشية ليقول لول الله يا ول الله  
كلني قبل أن أكل هذا قبل أن أليس من بين الحجة  
الأولاد من كثرة من رعات وغير رعات وأهوا

فانما جاءوا في ثلاث

من حمداً افاض من مآه وانفا من لبن وانفا وعسل  
فاذا دعي الى الله بعد ثلثي ما يشتهي من عند طلبه  
الغدا من عبد ان يسي شهوة قال ثم يحكى مع الخواص  
من ذرير بعضهم بعضاً وينتقون في جهنم في ظل مديدة  
في مثل ما ينطلع الفجر الى طلوع الشمس والطيب في ذلك  
كل من مؤمن سبعون نعمة وسواء ما رجع من الاولين  
والثلاثين ساعة مع الحرارة وساعة مع الاودية وساعة  
يخلو نفسه على الا ذلك مكاناً ينظر بعض المؤمنين الى  
بعض وان المؤمنين يشاهد شعاع ودهو على ايده  
ويقول بخداه شاهد الشعاع اللاسع ولعل الحباب  
سخطني يقول له خدامه قدوس قدوس جل جلال الله  
بن هذه حواء من ذلك من ان يدخل بها فيلدا شراً  
عليك من حبهما شراً اليك وقد حضرت لك لحيث  
لنأرك فلما ان اناك مكاناً على سبيلك شئت ثمك  
شوقاً اليك فالشعاع الذي رأت والنور الذي حشرك  
هو من باض ثمرة خرافة ولقاء ورشد قال فيقول  
ولي الله ان ذرناها قنزل الى قنذر وعليها الف صيف



والتي يصفر بشرها بالذات فتزل اليه من حيثها و  
 عليها سبعين حلة تنسجها بالذهب الفضة نخللة بالذهب  
 الباقوت والزر بجد ميسجها بالذات والفضة بالذات  
 كتاب من طرحة حبيصة كفل اسوقا يرى مخ ساقها من  
 وراء سبعين حلة طرعا سبعون ذراعا وعرض ما بين يديها  
 عشرة اذرع فاذا دنت من ولي الله قيل الخدام بصاحب  
 الذهب الفضة تنسجها بالذات والياقوت والزر بجد ميسجها  
 عليها ثمانية اونها ثمانية فلا يزل ولا يزل قال ثم قال اتوبوا  
 اما الجنان المذكورة في الكتاب فانهن حجة على حجة  
 العزيز من حجة نعم وحجة الاوى قال فان الله عز وجل  
 جانا محقرة بجلد الجنان وان المؤمن يكون له من الجنان  
 ما يحب فانه يسمع منهم كيف يشاء واذا اراد المؤمن  
 انما دعوه بآذان اذعان يقول بجانك اللهم فاذا  
 قالها تباددت اليه الخدام بما استوى من الجنان يكون  
 عليه منهم او امر به وذلك قول الله جل وعز دعاهم  
 فيها استأجنت اللهم ويحييهم فيها سلافة يعني الخدام  
 قال واخر دعوانهم ان الحمد لله رب العالمين يعني بالذات

عند

عندما يعصون من الامام من الجوامع والطعام والشراب  
 بحمد الله عز وجل عند اعيانهم ولما قولوا انك الله  
 بديان معلومة قال يعطيه الخدام فيا قولن به اولياء الله  
 قبل ان يشاؤهم اياه ولما قولن عز وجل فلو كنتم  
 تكفرون قال فانه لا يشعرون شيئا في الجنة الا الاكبر  
 بذكر من حديث شريف وصف بهشت كذا وذكر من كذا  
 ثم ذكره است بهشت بجان يقين اهل يقين كذا قصاص لعمري  
 وشي الله في علمهم نعم حسنة الله الامم ثم ياقوت عاقل  
 كذا من جليل الله عليه السلام كذا في قول الله عز وجل  
 المؤمنين الى الرحمن وقفا بقرآنهم سورة وبن آية  
 اني يا شمس كبروان سوار ان ربنا ثوبا بهشتي بهشتي كذا  
 خدائي عز وجل ايشان ما دردت بهشت از جنت ايشان واصلت  
 حسن انفعال اقبال وافضل ايشان كذا وخرطان وخرطان  
 از اعمال ايشان بر من مبدت ايشان امتحان وبيستي  
 كذا ايشان برون مي آيد از قبر ايشان وخرطان وخرطان  
 ميروا بديان ثوبا بهشتي بديان كذا لا ثوبا ثوبا مكلل ودر  
 باقوت وخرطان ايشان استبرق وسدر من ثوبان ايشان

[illegible]

جیغی که بشنید که از دست نشوید می بین اذان از جهت این  
 و این دعا و احوال افتاد و او باشد و رحمت من از برای شما  
 آن پس دشمنان و دشمنان مایوسی است سق میفرماید  
 تا بریزد که بخت نشستی شود و دشمنان طاعت را بهشت اند  
 نزدی که دوست آن محراب این بهشتی که خدای تعالی آنها را بهشت  
 آگاه کرده است و جهان برسد و حوربان جهان بهشت است  
 بعضی یعنی ابد هم نماند و گویند که اولیاده خداوند رحمان ابد  
 آید و از پس بهشت بهشت نماند بکشاید و دشمنان اهل  
 شده اند و احسان من و احوال نماید برایشان از احوال ایشان  
 حور و عین و او است پس که بخت یکم و بسیار رحمت و وفا  
 مایوسی شود و اولیاده خدای تعالی شان از بزرگتر و عبادان بزرگتر  
 از رسول صلی الله علیه و آله میفرماید در آل عقیق علی بن ابی طالب  
 رسول الله میفرماید و از قول خدای عز و جل عارفان بهشت  
 و فرقی عارفان بهشت جویند و عارفان بهشت شده بهشتی است که  
 این فرقی دارد بهشت خدای تعالی بخت اولیاده ایشان کرده  
 برادر با وقت و برسد و مستحق عارفان است که بزرگتر  
 شرف و عز از آنها فرار از اهل دار برود می از اهل دار





فکر طلب نای که از جانب خدای عز و جل است و اینست که بگویم  
 پس فرشته را باین بیان عرض کرد که که میسر کند تا حاجت را بگوید  
 و اهل خود فرشته مذکور را بر حاجت بنیاد فرشته را باین حال  
 چند مرتبه است اما من در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 هزار و نود و شصت و سه است اما من در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 و طلب از یکدیگر بهر حال است و اهل خود حاجت را گوید که در باب  
 و وقت حاجت است و بگویم که در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 شش و سی و یک است اما من در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 حاجت را گوید که در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 رتبه لغت حاجت نیست و از خدای تعالی آید و از طلب آن بیاید  
 تا اهل خود را بر تمام بری تمام و در که در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 تا از فرشته حاجت نیست و از خدای تعالی آید و از طلب آن بیاید  
 بجان رسولانی نماید خداوند علامه ای است که ازین فرشتگان  
 حاصل نمایند و در رسولانی اهل بدلی خدای شود و حال آنکه در هر دو  
 که هر دو را در هر دو فرشته که کل آن در هر دو در هر دو  
 اذن و اهل شد و فرشتگان در هر دو در هر دو در هر دو  
 را بگشت و بر سر اهل که از فرشته را از هر دو از هر دو از هر دو

پس اهل شد و رسولانی باین روایت نمایند و این است  
 قول است که خدای عز و جل و ملائکه باطلون علیه السلام من کما یب  
 سلام علیه السلام و قولی آید و از اذن است که در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 و ملک است که در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 و بگویم که در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 تا از فرشته را در رسولانی خداوند حاجت را گوید که در باب  
 که باین آید و از هر دو در هر دو در هر دو در هر دو  
 نزدیک بر ایشان بود و قول خدای تعالی که در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 و در باب اول حاجت را گوید که در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 که در باب اول حاجت را گوید که در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 از هر دو که در باب اول حاجت را گوید که در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 تا که در باب اول حاجت را گوید که در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 و از هر دو که در باب اول حاجت را گوید که در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 و چون اهل حاجت را گوید که در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 نفس است و در هر دو که در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 و زیارت کند و بگویم که در باب اول حاجت را گوید که در باب  
 ایشان را بگویم که در باب اول حاجت را گوید که در باب

آید





می باشد **مسئله** بدان اینکه الله تعالی که از خود  
 ظاهر نیست و بی نیاز از هر چه باشد و بی نیاز از هر چه باشد  
 ایجاد کرده بر او چه عیبی و از ان آیت که در جمیع قیام کبریا  
 و جبر و فعل و ادای هر غلات جمیع انوار معانی که در انوار  
 واقع است بقضا الله و قدره و کبریه را اصل انشای در کلام  
 است و کلامی تعالی را در افعال و عرضی نیست و اگر چه فعل او  
 غرضی را بر او متصل بیکان نیست و اگر چه سبب را که در کفر  
 بهر آنکه در افعال و جبر است بهر آنکه در افعال و جبر است  
 که انوار بر او از او و اوست آن از خود علی الله و اگر چه  
 فعل او بر او است و بهر آنکه در افعال و جبر است و اگر چه  
 و بر او است و بهر آنکه در افعال و جبر است و اگر چه  
 گفت آن الله فیض من ظهور در ذریه و اهل حق و اهل الشاهد  
 و لا اله الا الله فیض من ظهور در ذریه و اهل حق و اهل الشاهد  
 و غزالی در کتاب احیاء الموتی که گوید که در بعضی از کلام  
 کتاب بعد از وفات در شبیه عدم رحمت خدای عز و جل و کلام  
 و قدرت و عظمت و جلال و کبریا که انرا در بعضی از کلام  
 کرده ان الشیخ بنیاف منه لا یخاف منه لا یخاف منه لا یخاف منه

بطلد

کت

بطلد و سطوت و هیبت و لا یخاف منه لا یخاف منه لا یخاف منه  
 فان قلت لم یبق قلبه و لم یبق له قلبه و ان خلاقه  
 شققة طلیق و ابتداء علی و طلیق بل ان هذه الخلق من ان  
 یشتت البلیت شیئا و یبطل اهل هلاک المثلک و اهل هلاک  
 غلة عند علی فبیرة اذ لا یتدح ذلک فی عالم سعید و ما  
 هو من صوف به من و ذریه و سطوت و الله المثل الا علی و لیکن  
 من هنرنا المشاهدة الماطنة التي هي قریة و اهل من  
 المشاهدة الظاهرة انما صادقة فله هو لا فی الحجة  
 و لا اله الا الله فی اننا لا اله الا الله فی اننا لا اله الا الله  
 که بیک نظر کنند اهل عرفان و ایمان بن حدیث کبریا  
 نبیان فی ان غزالی مرصفت بطل و فضل و قبل از ایشان  
 تقی آن بصدق و اذعان کرده و میس که فی بنو و او را که در کلام  
 بنو که انرا در ایشاد باطنی که انرا در ایشاد باطنی که انرا در ایشاد باطنی  
 ظاهر می حکم کرده و نظر کنند در شبیه مذکور و جهت جمع آن  
 میس که انرا در ایشاد باطنی که انرا در ایشاد باطنی که انرا در ایشاد باطنی  
 حال که جمیع صفات اختلاف علی و اذیان و صفات ایشاد باطنی و ایشاد  
 و الله بر اهل انرا در ایشاد باطنی که انرا در ایشاد باطنی که انرا در ایشاد باطنی





انك را طاعت او بچندت ذلك عذبي يا ابن آدم استقبل  
 قل رب اغفر لي ما كان يا رب كيف اقبلت ذنوبك يا رب اغفر لي  
 استقل عذبي طاعتك يا رب اغفر لي ما كان يا رب اغفر لي  
 وحدث ذلك عذبي طاعتك يا رب اغفر لي ما كان يا رب اغفر لي  
 رحمت خدای تو در عذاب من است که گناهانه است بخیر بر من  
 که در میان تو شکستگان و بیگانه ای و تو حق عز و جلال  
 عز و جلال آفرین از جهت کمال رحمت و غایت شفقت و رحمت  
 و ایستادست بر شکستگان و بیگانه کمال رحمت خدای تعالی  
 که تو سرور و گرانست به کرم و عفو الی الله و الی الله  
 و نیز در وقت بطریق صریح و از ایشان که عذبت بر من و کرم  
 رحمت خدای تعالی علیه السلام که گفت الله افصح خبر عذبت  
 من و جعل نزل فی ارضی و در هر مملکت همه راحله علیها  
 طاعت و سرور و صبح و شام و نوبت و نوبت فاستیظف و قد  
 راحله و علیها خیر و انما استند علیه الخیر و العطر و انما الله  
 قال ارجع الی مکات فی الذی کنت فاما حی و رب و صبح و شام  
 علی راحله و نوبت فاستیظف فاذ راحله خدای علیها  
 و قد لیه فاما الله استند علیه الخیر و العطر و انما الله

مؤلف

مؤلف سیکویدگی رحمت و ایستادست بر شکستگان و بیگانه  
 که در میان تو شکستگان و بیگانه ای و تو حق عز و جلال  
 عز و جلال آفرین از جهت کمال رحمت و غایت شفقت و رحمت  
 و ایستادست بر شکستگان و بیگانه کمال رحمت خدای تعالی  
 که تو سرور و گرانست به کرم و عفو الی الله و الی الله  
 و نیز در وقت بطریق صریح و از ایشان که عذبت بر من و کرم  
 رحمت خدای تعالی علیه السلام که گفت الله افصح خبر عذبت  
 من و جعل نزل فی ارضی و در هر مملکت همه راحله علیها  
 طاعت و سرور و صبح و شام و نوبت و نوبت فاستیظف و قد  
 راحله و علیها خیر و انما استند علیه الخیر و العطر و انما الله  
 قال ارجع الی مکات فی الذی کنت فاما حی و رب و صبح و شام  
 علی راحله و نوبت فاستیظف فاذ راحله خدای علیها  
 و قد لیه فاما الله استند علیه الخیر و العطر و انما الله





اینست بر آن تارود کرده و بشیر که ذنب خدای را در قوت  
**حکم** آنکه لازم می آید که فرق میان آنست که یا در دست خدای  
 هر نزد غایت احسان کرده و یا از آنست که دست درازی نیکو  
 خدایش غایت بی جا نموده باشد چون هر دو فعل صادر از خدا  
 عز و جلال است **فصل** پنجم از تفسیر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام  
 در آن مقام که در جواب سوالی بر حقیقت از آنحضرت در مقام نبوت  
 باین وجه که گفت العصبه من بین حضرت و جواب فرمود  
 العصبه اما من البعد او من فیما بینهما فان کان کانت  
 تعالی فیما عدل و انصف میان آن عظیمه و عباد و یا حق و باطل  
 بصله و ان کانت العصبه منهما فهو شریک و العوی و الله  
 با انصاف و عدل الضعیف فان کانت العصبه من البعد  
 و بعد عظیمه و دفع الامر منه و الی ربه المدح و الذم و هم  
 احق بالشراب و العتاب بحدیث له الخیرة و الا و لا یخیر  
 بعد از سماع این کلام شریف از امام علی السلام گفت قدیر بعضی  
 من بعض و حاصل تفسیر آنکه کفری را ندیده که حصیت بیگانه  
 فعل خدا و در همان بوده باشد الا لازم آید خلاف عدالت  
 و انصاف و ظلم که آن خداوند همان بیگانه را و تراحم نموده

ایشان با چنانچه ذکر کرده و ایشان نگردد و همچنین نمی تواند بود که  
 حصیت از خدا و در همان و بیگانه بشیر است بود بهر  
 درین صورت شریک نومی او برتر است با انصاف بنده صفت  
 پس میفرماید که حصیت فعل بیگانه قدرت و اینها را با آن  
 تا بسبب فعل آن موم و مستحق مقامی را در برتر آن مجموع  
 مستحق قوت نبوت شوند **فصل** ششم آنکه لازم می آید که  
 بگوید و فاسق بسبب ماضی حصیت طمع بوده باشند چون توان  
 هر از خدای عز و جلال ایشان بجای آورده اند که آن کفر و فسق  
 و کرده اند از چنانچه خدای عز و جلال ایشان را داده و نگردد بگو گراست  
 از این است که آن ایمان و صلاح و طاعت پس لازم می آید  
 حصیان بیگزونی و سبب آنکه امر ممکنه که قرآن و فاسقان و کفار  
 را با ایمان و ترک فسق و حصیان که خداوند همان از ایشان بود  
 نگردد و است نهی نهی ایشان را از آنچه خداوند است از ایشان  
 که آن کفر و فسق و حصیان است **فصل** هفتم لازم می آید که رضا  
 بقضای خدای عز و جلال جاری نباشد با سبب آنکه رضا کفر و فسق  
 با جمیع در رضا بقضای خدای عز و جلال و در حق اینست که کفر بقضا  
 و قدر خدای عز و جلال بود با رضا بآن بر بیگانگان و در حق











و شرب یا در دوزخ لازم است که هر چه در دوزخ است از این است  
 لایه است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 نیز چون بخور و نیک که در دوزخ است از این است  
 می که اگر آب و شرب یا در دوزخ است از این است  
 در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 اجتماع نیز در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 شرب یا در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 مبدأ شرب یا در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 واجب بود و از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 و چنین که شرب یا در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 متعارف از این است که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 مستحق از این است که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 اگر شرب یا در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 و صنعت و حسن آن که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 و مستحق که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 یا شرب یا در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است

نابیه

واجب بود و از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 نادر است که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 قول صاحب موقوف شایان آن که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 قد مؤذن مکن نیست چون نیز شرب یا در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 هدیه را بجهت است خورشید خوانده و شستن قدش که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 در این شرب یا در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 نباشد منافات خصم الزمان از محل اهل ایمان که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 بیان و تائید مقام بکند و این صاحب موقوف شایان آن که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 و چیزی از همین علی الکی با سنادی که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 از سفر قدیم که در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 بجهت نیز که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 و خزان و خزان از این است که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 کار است که شایان نیست که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
 علی علیه السلام که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
مقاله اول که شرب یا در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است  
قدیم معلوم المعاصی و متولون ان الله قد هداهما علی صراط  
الراشدین و کما لا شایان نیست که هر چه در دوزخ است از این است که هر چه در دوزخ است از این است



حدیث شریفی که جامع از احادیث آن کرده اند که میفرمایند  
 علیه السلام گفت گفت القدره علی لسان سبعین نبیا قبل محمد  
 القدره یا رسول الله فقال عمر بن الخطاب ان الله سبحانه قد  
 علم المعاصی و جبرهم علیها و یزیم من یرید حبس شریعت  
 منقول از کتب معتبره که شریعت علیه السلام است و هر که در این  
 آن کرده اند از امیر مومنان و مولی نشان علیه السلام نصیر بنی  
 قضا هم در حد لازم شده با بیان لازم آن از مطلقان و از مطلق  
 و امر و نهی است و هر چه در وجه و در بیان است لازم نموده  
 احادیث معتبره آن شده و در حدیثی است که افعال که از  
 بیگانگی نیست و شود و موجد آن خداست سبحانه و تعالی  
 از ایشان که از آن الله سبحان علی حق و تعالی که است  
 موجد آن بیگانگی نیست بر سبیل اعتبار و کلام میفرماید و هر  
 در حدیث معتبره که میفرماید که هر چه است از او  
 عبده او را و هر چه شیطان از او عبودیت و خلق الله تعالی  
 فی الدنیا و الاخره و فی الارض و السموات فی امان و بهشت و  
 بواسطه آن دنیا است که تمام آنچه که باشد از حق است و از  
 خواست ماست و خدا است که هر که از این عاجز است و میسر نیست

در اوله حکایت است **حکایت** جمعی از مومنان و مومنان  
 از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله میفرماید که او را از نبوت قبل از آنکه باشد از خدا می  
 عز و علاست یا نه میفرماید که نیست یا نه میفرماید که نیست یا نه  
 در حق کسی که در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث  
 معذرت است یا نه میفرماید که نیست یا نه میفرماید که نیست یا نه  
 سبحانه و تعالی و از این حدیث که هر که است در حدیث و در حدیث  
 طاعت می نماید و در بیان حال باقی است که در حدیث و در حدیث  
 و از حدیث و طاعت خود را می و منیع ما از این حدیث و از این حدیث  
 و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث  
 صدق و صحیح است و الله امام جعفر صادق علیه السلام گفت پس بفرمایند  
 فرمود بود بر خدای تعالی بفرماید که صحیح است که از حدیث و از حدیث  
 شرافت که از حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث  
 میفرماید که در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث  
 میفرماید که در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث  
 روایت کرده اند از بعضی علما و فرمایند که میفرماید پس او را  
 از آن حدیث که هر که از حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث  
 از حدیث که تفصیل جواب این است که در حدیث و حدیث و حدیث و حدیث

که منضم حفظ جواب کنی و لیکن مکرر افسه و تو افسه و سایرین  
 هست با کفر آن فرود آمد و بخت بخت بر مصلی الله علیه و آله و سلم  
 که فران و عاصیان بکشتن علی افسه و من افسه و سایرین  
 چنین است با کسی که بکشتن این آیه که بکشتن است  
 مثل ظاهر است که ای محالی هیچ کافر آن اسلام آوردن و  
 عاصیان از طاعت کردن محذور پس قرآن فرود آمد و بخت بخت  
 کافران عاصیان بر پیوسته و پست شد ایشان مثل آن آیه از عجز  
 و قتل انفس حاصل بود و این چه که بکشتن و بخت که افسه  
 که بر سالت دی آید و کانی که توان آید هر دو گاهی میدهند  
 که کانی محالی هیچ کافر آن اسلام آوردن و طاعت کردن محذور  
 عظیم با کشتن و بخت که آید و کانی که توان آید هر دو گاهی میدهند  
 آید بر قرآن بخت بر پیوسته و پست شد ایشان مثل آن آیه از عجز  
 این خلاف فیض اسلام است بر آن عاصیان مثل آن آیه از عجز  
 منقضی است که این است بعد از رحلت انعام خدای عز و جل  
 منقطع شد بجهت دیگر **حکایت** در این است که نه  
 جماعتی از عاصیان که جماعتی بر پیوسته و پست شد ایشان مثل آن آیه از عجز  
 در اصل بر محله و عاصیان چنین است که اگر کند این آیه از عجز

ایشان

ایشان رسیده و در قضا و قدر پس حسن بصیری در جواب است  
 که بهترین این رسیده است که از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
 شد که کشتن انظمن ان الذی ضلک دهاله اغاوها  
 اسفلک و اعلاک و الله بری من ذالک و عود رسیده  
 که بهترین این رسیده است که از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
 در قضا و قدر قولی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
 فی القصاص مظلوما و اصل فی قضا و قدر است که بهترین این  
 در قضا و قدر قولی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
 الطریق و باخذ علیک الضیق و عاصیان چنین است که بهترین این  
 این رسیده و ام در قضا و قدر قولی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
 که کل ما استغفرت الله منه فغفرتک و کل ما احدثت  
 علیه فغفرت منی و حکایت ایشان که بخت رسیده و  
 بر آن که بکشتن انظمن ان الذی ضلک دهاله اغاوها  
**حکایت** در این است که نه **حکایت** در این است که نه  
 از قدر امام علیه السلام که ما استغفرت الله منه فغفرتک و کل ما احدثت  
 علیه فغفرت منی و حکایت ایشان که بخت رسیده و  
 بر آن که بکشتن انظمن ان الذی ضلک دهاله اغاوها  
 فاعمل العبد لا تقوله لمرء منک و فاعمل العبد لا تقوله لمرء منک

خله و ما استغفرت الله منه فغفرتک و کل ما احدثت  
 علیه فغفرت منی و حکایت ایشان که بخت رسیده و  
 بر آن که بکشتن انظمن ان الذی ضلک دهاله اغاوها









و نه سازند و ذوقی بواسطه آنکه سرکار و محاسنها از حدای هر دو  
برده باشد و خود را برده ای و ایمان و صلاح و ذوق و ایمان  
و ذوق و بواسطه آنکه از حدای هر دو لذت و کمال و کمال و کمال  
کسب کنند و نفس خود را به واسطه خود و در حدای هر دو  
و نه معادای و نه محکم و نه سماع و نه آنکه لذت کنند و نه لذت  
آنکه سرکار و اینها هر از هر دو و علاوه بر لذات و لذات و لذات  
که و که و از برای که خود را بر سر کار و اعتبار کنند افعال و افعال  
و از آنجا که می کشند و جاری می شود از حدای و ذوق و ذوق و معلوم  
می شود و چنین اولی ابصار و آنکه افعال آنکه و افعال و افعال  
بیشتر چون اطلاق و تفریق است که حدای سبحان و حدای حکم  
و آنکه این است و از هر یک از اینها که هر دو را باقی قلیل نماید که هر دو  
اورد که این سناده و در حقیقت واقع است میان و در میان و در میان  
عزیز و بی نهایت و بی نهایت و اولی افعال و اولی افعال و اولی افعال  
باطل می شود و بر تفریق و در مسمول و مسمول و مسمول و مسمول  
مناظره کند و نفس خود را نا قابل شود و عاجز کرد و از حدای هر دو  
و نه چون حدیث و تفریق و تفریق باشد و که بر مسمول و مسمول و مسمول  
و یکی جانی بنا بر هر دو سبب و هر دو سبب و هر دو سبب و هر دو سبب

عاجز و در حدای هر دو کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال  
موصوف و مسمول و از هر یک از اینها که هر دو را باقی قلیل نماید که هر دو  
اخذ سبحان و حدای هر دو است و در حدای هر دو و در حدای هر دو  
باقی می شود و آنکه که گویند ایشان را که این شک و کمال و کمال  
حاصلت هر یک از اینها و از حدای هر دو و از حدای هر دو و از حدای هر دو  
آنکه بهجت و کمال و از حدای هر دو و از حدای هر دو و از حدای هر دو  
میگرداند از اینکه افعال و افعال و افعال و افعال و افعال و افعال  
از حدای هر دو و از حدای هر دو و از حدای هر دو و از حدای هر دو  
اقدام می نمایند و هر دو را که افعال و افعال و افعال و افعال و افعال  
علاوه بر اینها که هر دو را بر حقیقت نفس و حدای هر دو و از حدای هر دو  
گویند ایشان را که از حدای هر دو و از حدای هر دو و از حدای هر دو  
عالم شده و شک و در حدای هر دو و از حدای هر دو و از حدای هر دو  
در حدای هر دو و از حدای هر دو و از حدای هر دو و از حدای هر دو  
افعال و افعال و افعال و افعال و افعال و افعال و افعال و افعال  
این طایفه آنکه گویند حدای هر دو و از حدای هر دو و از حدای هر دو  
ایشان این افعال و افعال و افعال و افعال و افعال و افعال و افعال  
موصوف و مسمول و از حدای هر دو و از حدای هر دو و از حدای هر دو





من التوفيق الى الطلوع ودرين آيه كه هر چه بگوئى مني بهر چه  
 كرامت من بگوئى باز شده كه كرامت بفرستد الى تعالى عن كرامت  
 خدا بگيرد است در هر چه كه بگوئى كه كرامت بفرستد الى تعالى  
 در كرامت بفرستد و در روايتي كه تعالى وقال الذين انتم  
 توشاء الله ان لا تكونوا ولا انا ولا اخر متاين من كذا است  
 قال الذين انتم توشاء الله ان لا تكونوا ولا انا ولا اخر متاين من كذا است  
 من عليه من حق لنا ان نتبعك الا الظن وانتم الا انتم صورت  
 اين احوى بپيوند احوى بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 كه بپيوند است كه بپيوند است كه بپيوند است كه بپيوند است  
 بعضى بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 از كرامت الهى بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 بعضى بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 ان بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 را مى بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 من بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است

يا قوم كه كرامت بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 و ان كتاب و علم است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 كه كرامت بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 و الملكوت بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 و بار بار و شريفه بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 العرفان و انكر و العرفان و العرفان و العرفان و العرفان  
 و انكر و العرفان و العرفان و العرفان و العرفان و العرفان  
 كه كرامت بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 بعضى بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 و لا يكون فى الملكوت بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 و قدره و انكر و العرفان و العرفان و العرفان و العرفان  
 است بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 معلومى كه بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 و انكر و العرفان و العرفان و العرفان و العرفان و العرفان  
 رحمان بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است  
 فرموده بفرستد است بفرستد است بفرستد است بفرستد است

مسکونه بکون دکت و ضامن اولاده اهل طاهره و توحیدان اینها  
 رسا و شریک داشت و از طایفه مسلمانان بی ایمان که باطل است  
 امام فرزندی صریح کرده اند و به نرسیدن که بهیچ  
 عزیز خود نصیبت کرده اند این لفظ و عبارت مسئله الی الله عز  
 فی انه یخرج شی من الدم الی الوجه و الله بعد من الله تعالی بعد از آن  
 شروع کرده و میفرماید آن را با ما در صحیح آن مجده و کلام که بعد از  
 و فی حق خداوند و علامه آنرا که اگر کسی که از اینها است  
 ذیل شده از بعد از آن فلان و بعد از آن تعالی و بعد از  
 نماز و سبب از این فرموده میسر است این لفظ و عبارت  
 ذکر کرده و مسئله را الله و العرشون فی بیان آن است و میفرماید  
 انک یات من بعد الموت ان الله و تعالی و کلامی که در کلام است  
 به خداوند و بعد از آن که میفرماید که در دنیا و دنیا داران  
 نوافی العلم کما علم و بعد از آن که میفرماید که علم و بعد از آن که  
 منلی به الایان بر جمل امور و بعد از آن که میفرماید که امر و بعد از آن  
 لفظ است که حکایت آن صیغه که در کلام است و بعد از آن که  
 اگر صیغه باشد این فرموده میسر است و بعد از آن که میفرماید که امر و بعد از آن  
 بعد از آن که میفرماید که امر و بعد از آن که میفرماید که امر و بعد از آن

احدی بر نان قرنی نیست  
 در دست او

این دو که گویند هر چه را بخت ترازا اسلام نمیشود و در اولاد  
 آن وادی و تابع دارد و بخت ترازا و بخت از آن که از او بر می آید  
 بخت میفرماید و باطل است بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 و اگر از فرموده میسر است این است که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 زیاد خواهد بود بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 ضامن و علامه که از این است بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 نیز از آن که از او بر می آید و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 بر چه چیز میسر است بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 اراده ترازا و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 المبلغ در ظهور بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 و علامه که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 بواسطه که اینان بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 روزی که میسر است بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 انما کلام که کرده بود و مرا حاکم و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت























از علوم عالی و پان بود و داشت و اولی است در طلب علم و علم  
 او انی و است بر بحث از مرد و از غای نموده و گشته باشد و گشته  
 باشد و او است بر تحقیق طلاق مرد و علم در معرفت طلاق است  
 و هر من نموده باشد برست شفاعت مجوز رسول الله صلی الله علیه و آله  
 صیاد از کفر و اگر است از سایر علوم بحقی و از و مایع باشد  
 تحقیق و حفظ و بوده باشد که از لطافت طویل المرافقه  
 و تحقیق بر جمع کرده باشد در طلب علوم زمانه و طویل و از بر جمع کرده  
 مردان مثل آن را در بر خیزد و خیزد را و نموده باشد یعنی شش  
 و اقامه بسیار و مشغول و بسیار پیش از تحقیق هم از علم کرده  
 و قاصر و علم اهراب قدم از اطفال کن به سیر و بود و از دنیا  
 صاحب طبع مستر و متفاوت و در حرکت مستعد و قادر بوده باشد  
 نفس به از دکان به دست داشته باشد و اگر و لطیف بوده باشد  
 آن شیب بر خیزد و اگر و طیف به در بنگان آن داشته باشد شش  
 صلب و طبع عالی و نزد مستغرق صاحب بیت اسباب علم  
 و شرفا من غیره و طبع و خیرین فکر و تحقیق و از که چگونه  
 تربیت و نایب کلام میکند و چگونه نظیر و تصنیف است  
 و از گشیده باشد و غرض شش و بی بری و شش کلام و اقامه

در بعضی خرافات آن استحقاقی که صاحب انکشاف و تبایین است  
 که ساخت میان او و دنیا و در وصف از کفر است و صاحب بینش  
 و همین در سر است و شش به حب و صحت علم و کمال  
 به که اهل عرفان و ایمان دار الفضل و صلوات و کمال افتاد  
 از ایمان و تصدیق جان و ایمان و نور و نور و نور و ایمان  
 معصمان به از آن علم خداوند و طویل المرافقه را محض کفر و از دنیا  
 ایشان میدانند و عوی و است آن را اهل و اصداد و اعلی  
 آن نموده و با بری که کوشش و شش از کمال اهل علم این موافق و ایمان  
 رسیده و باشد و اهل عرفان و چگونه که با که اهل علم و شش  
 یعنی با فساد و الوهیت و نبوت و ی و باشد و با خود است و کمال  
 که کرده را موجب کفر و طویل المرافقه و این که از اندک و اهل علم و شش  
 بعضی که از علم و شش با که لازم و شش طویل و اقامه و از شش  
 فرق و مسلمانان حتی جنتان که نیست و راست و غیر شش و ایمان  
 و عالم ایشان با شش و این شش از شش غیر معجزان را شش و کمال  
 و از علم و الفضل و میان از با علم و فضل و عرفان و ایمان  
 تحسیر و آن بر شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش  
 معنای اسمی و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش











ووصف مع شیخ عز جهان صفی که در این کلام  
 مکرر ثابت است و بعد از این صاحب قیاسی که این کتاب را  
 باقی را در اختیار اوست شیخ مذکور اظهار کرده و جلدی از وی قبول  
 سخن را در این کتاب را آن کند و این کتاب را به نام خود  
 و گمان در مقام انعام و این کتاب را به نام خود و گمان  
 نشین از حق کلام مذکور است که این کتاب را به نام خود  
 گوشت که صاحب این کتاب را به نام خود و گمان  
 مذکور است پس به نام خود و گمان که این کتاب را به نام خود  
 بگوید و آن در مرتبه عظمی از مقام و حدیث است و این کتاب را به نام خود  
 می دانند و این کتاب را به نام خود و گمان که این کتاب را به نام خود  
 اذا جمع الله عز وجل الاولين والآخرين اذا حضر  
 اولی الامر یقطع احسن صوره منه فاذا نظر الیه المؤمنون  
 و هذا القرآن قالوا هذا شاهدنا حسن شی ما یانا فاذا استقر  
 الیهم جائزهم فی سطر الیه الشهاده منی اذا استقر الیه  
 جائزهم فی سطر الیه هذا القرآن فیهم کما فی سطر الیه اذا استقر  
 الیه المؤمنون و یقرءون هذا القرآن فیهم کما فی سطر الیه اذا استقر  
 فیهم کما فی سطر الیه هذا القرآن فیهم کما فی سطر الیه اذا استقر

فیقول الجبار و عزیزی و جلالی و شایع سکنای لا کفر الیه  
 من الکفرات و لا هین من اهلانک و صاحب کتابت است  
 در وصف و مع قرآن بین زمین و جبارت سکنای به نظر از  
 رساله بکلیط افغانی که در آن گفته شده و در این کتاب  
 و احکم و از سایر ما مراد اقامه و اندک کلام که در این کتاب  
 و الملعون لاهام و در وصف مع کتابت زمین به نظر از  
 از این کتاب و در این کتاب که در این کتاب  
**و در این کتاب** از این کتاب که در این کتاب  
 و در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 به تفسیر کلام با شاه ذی الجلال یقین به حدیث است و در این کتاب  
 به تفسیر کلام با شاه ذی الجلال یقین به حدیث است و در این کتاب  
 از لفظ ظاهر و باطن و در این کتاب که در این کتاب  
 ظاهر است و در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 و در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
 فیهم کما فی سطر الیه هذا القرآن فیهم کما فی سطر الیه اذا استقر  
 فیهم کما فی سطر الیه هذا القرآن فیهم کما فی سطر الیه اذا استقر





پس نامه و بر طلب بادشاه و این نامه کتاب مذکور را قبول  
نمودند و آن کتاب را در میان خود نگه داشتند و بنا بر آن  
مقام نشاندند و آنجا که کتاب مذکور در پیشگاه  
فرستادند آنجا که با او شد و بعد از آنکه  
در میان سبب در آنجا را از میان آنجا که از آنجا که  
از او شد آن فراموش داشت **بسم الله الرحمن الرحیم** کتاب مذکور که  
تفسیر بر کلام شریف و محکم است و فصل آن است بر این است  
که صفات از کلام شریف و محکم است و تفسیر آن است  
که از آنجا که تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
و از صفات قرآن کریم است از آنجا که تفسیر و تفسیر و تفسیر  
و دلیل بر تفسیر و دلیل بر تفسیر و دلیل بر تفسیر  
و دلیل بر تفسیر و دلیل بر تفسیر و دلیل بر تفسیر  
بنا بر تفسیر آن در احوال و این است از صفات کلام  
آن آن از صفات که در قرآن مذکور و این است از صفات  
که تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
همانکه از آنجا که تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
بسم الله الرحمن الرحیم و این کتاب مذکور است از آنجا که

خبر آن داد و در ضمن بعضی اجابت مذکور در کتاب مذکور  
که در کتاب مذکور تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
نشاندند و این تفسیر از صفات بر تفسیر و تفسیر و تفسیر  
قرآن کلام مذکور در آنجا که تفسیر و تفسیر و تفسیر  
قرآن بی جعفر طریقت که فرموده آن **الکتاب** و تفسیر  
الکتاب آن کتاب مذکور و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
جری تفسیر از آنجا که تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
از آنجا که تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
از آنجا که تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
است و این است و طلب بادشاه مذکور کتاب مذکور و تفسیر  
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
**بسم الله الرحمن الرحیم** و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
از آنجا که تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
صحیح و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
برای آن تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر



اصحاب کشتی را معلوم است که آنرا که در کشتی است  
 صبح بود و شب چون چنین بود و در حدیث صبح و شب صبح و شب  
 اعمال و اعتدال در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 برای جلال بود و شب در این عالم است و شب در این عالم است  
 خداوند قادر و قادر و قادر و قادر و قادر و قادر و قادر و قادر  
 صلی الله علیه و آله و سلم و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 امیر المؤمنین علیه السلام و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 این بنا که شب و روز را احاطه نموده و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 الا بحسب بند و روز که در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 ریاضت کسب و روز که در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 الحق و انتم مخلوقان است و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 خویش نام نهاده و بطریق و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 خلقی که در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 خود یافت و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 ترش و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان

نیز با چمن مرده و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 پس و نیز در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 معلوم که در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 بدون این که در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 سلطان خرم که در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 ابروین و اصحاب آن و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 شدن صاحب کسب و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 فی الواقع و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 است و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 و انحصار آن و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
**مسئله** از هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 با و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 از عدم و در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان  
 که در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان در هر روز از آن مسلمانان





و آن ستم مخالفه که حکم بر او را درین متنی آمده که عالم را بیکه مشرب  
بوده و آن حکم غیر مجرب است درین که و در این است از انوار  
عقل که بخاک عیان آن الله فالاولی الامر الیک و این باشد  
و اگر اندکی قبل کند علم شریعت باشد که تا درین مقام  
مصدق ان یصلح علی اقران الخ لا یصلح من الخ شیئا  
خواهد بود و اصل برین است که کسی که در حدیث است از حدیث  
تأویده حدیثی و کلامی اولی و بالاخر حکم و فروعی آنکه حکم و فروع است از یک  
فناپذیرد و در حدیث التبت عن امرات که کسی حکم نموده که  
دعوی داشته بر آنکه آن حکم منتهی تفاوت از اسلام و یا با آن  
استیجاب است و الله اعلم و همچنین منقسم بعضی دیگر از احادیث  
سین و باب حکم جهات مذکور در اسلام بر آنی است که در حدیث  
بر ترک نقل از آن خوف حالتی جاری شود که اگر کان و کلام داشته  
و حکم در اصل در اسلام و احادیث و اقوال آن سینه یا دعوی که بعضی که  
بجهت او از این باب باشد و امرات مذکور در حدیث است  
او در حدیث مشهور ما یصلح علی اقران الخ است حکم که در حدیث  
او همچنین حکم و سال که از او بان باشد و حدیثی است که  
با کمال مثل او در حدیث و تفاوت و شایسته و آنکه از حدیث

ایمان زمانه معظم است از غایت ظهور و عیان شرفی از  
جنت و در ثبات بصورت کین از در عظمی و مسلمین را به جفا  
ایه از جرات که کرده و رسیدن آن کین در شایان به  
خدا نه بری که در گذر و دشواری ساخت و با ایمان با ایمان  
حاجب شیطان گفت که است و در کلمه که کرد و در ایمان  
و حدایت با دعا که است نه باجت از کین و عظمی و شرف  
مسلمین نوشته و آورده و بر بنبر خاند و آن جنت و  
ظهور جرات که کرده و با حضرت است آن از جری که است  
وقت و دولت با و شاه که با دعا در ایمان حضرت است آن کین  
شاه که گشت و آن در عظمی و دفع آن در ایمان و ایمان  
با اطلاع و افزاین ایمان بر آن قرص غایت و آن حکم کین  
در عظمی و مسلمین نوشتن از آن که صحبت با و در شاه  
وین با پس و بختیست برین هم رسیده و از آن و در جنت  
دست از شرفیست و با و کین که است در عظمی و کین که است  
آن شاه که تعالی **در ایمان** راه و کین و دفع افزاین ایمان  
از دهم و اندوستان از مسلمانان هم نه با و با و جنت  
و در آن وقت و شیعیان و وادش و ایمان و در کلمه که







تحت مذهب الفلاس  
الذين يسمونهم الفلاس  
الذين يسمونهم الفلاس



[illegible]







مستوفى

باز

پادشاه شاهیانی از مثل بهترین فرمان برادر و خردمند  
 یانی سوار خواجه سید که ایام میراث تمام بنده را برین شاه  
 بدگاه پادشاه برین شاه آورده و برین صورت برین شاه  
 اعجاز بسیار مذکور لازم است و بقدرت خدا آن قطع و ملامت  
 تمام نماید و اوقات فراغت می انگیزد و از آن من مصلحت و دوست  
 سنجاری بعضی امور را بخیر و بعد از خدا عجله قطع  
 و لا اله الا الله جل بام صاف و علی السلام که ایام سبیل  
 من پیشانی جل افشانان و فی حاجت فله صدق و هم  
 بعد الا ان الله ابی بعضی مراجع خود من اعلان  
 بعد الله جلها بر العبد و الله اعلم **و بعد**  
 شرافت و شرف و شرف و شرف پادشاه برین شاه و ارحم  
 قدرت بر آن است و ارحم شدت حاجت بر اینان و سوار  
 و تزلزل ایشان و سبکاه چون مرز جرات سبزی و شکوه و زلال  
 اوقات همچو خاکستر و آن من و در غرض می مذکور است و از  
 اتمام مثل جرات مذکور و خدا را و اعلان صفت آن چنانکه  
 اود جرات مذکور و اعلان نموده و کجتر و تار و پستان و شکوه  
 مذکور و صفت آن چنانکه بر پیشانی او رسیده و سبب آن















در معظم امور مسلمین که برین موجب شده است و تامل آن  
 علی السلام که برین روایت شده است و تامل آن  
 برین روایت است که دولت پادشاه است و هر که  
 علی آن ملک صحبت نماید از نعمت او بهره مند است  
 و تامل آن که در روایتی آمده است که پادشاه  
 ستانی نصرت و نصرت و حمایت برین است و هر که  
 آن را در روایتی از جمله روایاتی که در این کتاب است  
**چهارم** در آستان مریدین پادشاه است که  
 بر کافران و کفار و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 علیه هر که که در این کتاب است و هر که که در این کتاب  
 منع از آن و از اول و اول و اول و اول و اول و اول  
 نصرت و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت  
 از این جهان و دشت ایشان و در این جهان و دشت ایشان  
 و هر که که در این کتاب است و هر که که در این کتاب  
 گذشت و حال آنکه حفظ و نگاه داشتن این کتاب  
 سلامت اموال و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت  
 قال و بعد از آنکه علی السلام را در این کتاب

اصحاب

اصحاب را اهل آن القرآن و تامل آن و تامل آن  
 علی ما کان من محمد فانه فاذا حضرت بله فاحصل الامر  
 دون انفسک و اذ انزلت نازل ما جعلوا انفسک و تامل آن  
 فاحصلوا ان الحاکم من هکذا دینه و الحاکم من هکذا دینه  
 الا و انه لا یضرب علی الجذع الا و انه لا یضرب علی الجذع الا و انه  
 لا یضرب علی الجذع الا و انه لا یضرب علی الجذع الا و انه  
 انشا فی قول الله عز وجل فی فاء الله شیات ما لکما حال  
 انما القدر سلطوا علیه و قله و لیکن انهم و انما و انما  
 ان یقتل فی دینه و قال و جعفر علیه السلام و الله یضرب  
 البیت من الال و الال و الال و الال و الال و الال و الال  
 علیه و علیه و علیه و علیه و علیه و علیه و علیه و علیه  
 و ان انفسک من الال و الال و الال و الال و الال و الال  
 آنست حتی پادشاه برین نباه که در روایتی از این کتاب  
 اعلم ان این است چون مؤمنان برین آید و هر که که در این کتاب  
 آن و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت  
 شخص و احد در مقام دفع از نصرت و نصرت و نصرت و نصرت  
 و هر که که در این کتاب است و هر که که در این کتاب

در این کتاب است و هر که که در این کتاب







بعد از این که این امر تو را مطلع و مطلع مخالفین و کسبشان را با این  
 از جهت جری که در سلطه ایشان که در این کار عارض شده  
 متوجه تو را این است شایسته خدمت تو است **در این**  
 حضرت این مختصری از آن مختصرها این طریقه است که از این حدیث  
 امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که اهل بیت حضرت امام علی السلام  
 امام علی السلام را گفت گفت دوست من ای ابراهیم که تو را دوست  
 میدارم بر امام علی السلام گفت **و الله لا یخفی عنی و هو الحق**  
**شریکت فی دینک و حقک علی عدلک و نقد علی**  
**خیرک** این حدیث شریف است و بیشتر که در میان عامه  
 بر سر و در میان علمای است و شک نیست که کسب و نهی ایمان  
 داشتن و صفات بر این آیه عمل می کنند و هر کسی که بگوید  
 باطن و الله علی ما اقول شکی نیست است در ظاهر و در میان  
 شیعیان و در میان اهل بیت علیهم السلام که در این حدیث  
 و در حدیث کفر جمع می شود و علما و فاضلان و مشایخ  
 در حدیث این و در حدیث سلطه و علم ایشان و این حدیث  
 بهترین حدیث است  
 سخنان بسیار است  
 چنان می گویند که یک کاتب اجداد و امام کرام و شیعیان

در این حدیث

این

در سلطه ایشان و در طاعت یافت و شعار ایشان و کسبشان را با این  
 در طاعت که گفت و از پیش رو آنها از ایشان و کسبشان را با این  
 قول شریف است که در حدیث رسول تعالی علیه السلام  
 اخوان همه او را در دستان رحمت و در دستان سلطان و قدیر  
 محسن است خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله که گویند جنت که  
 باطن ابراهیم و عرو و عثمان و حشمت ذبیح ایشان که در این حدیث  
 در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث  
 بر زبان شریفی بر زبان در میان و در ظاهر و در میان و در میان  
 رافضیان و در میان ایشان که گفته اند که قاضیان و علما و کسب  
 باطلان آنچه که باطن علما و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب و کسب  
 خلعت محبتش اوست و ایشان در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث  
 که دارند تا تو را در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث  
 سواد حدیث شریف و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث  
 مذکور است بعد از آن که در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث  
 که در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث  
 اعلان کند ایمان می شود و ایمان و فضل اسلام است که در حدیث  
 علیه السلام ان الله فضل الامان علی الاسلام علی حدیث که















[illegible]

بعد وفاته رحمه الله فثبت قسطنطين في دياره بالاعتقاد في  
 اركانها فاعتاد سبيله معلوماً ذكره دياره بدارت شريرة واقتضا  
 في المسكن منهم ان لا يصفى للعقاب في الحسن منهم ان لم يصفى  
 انساب وقال الصديق عليه السلام ثالث من اتى الله هو الى  
 اعداء الله اعداى اولئك الله فابوا منه وادبوا به كانهن كان  
 من اهل بيته كان وقال امير المؤمنين عليه السلام لا يصفى من  
 قرأ منك في ثوبك ثوب لك من ثوب اباك وقال  
 الصادق عليه السلام ولا تاتي لامة المؤمنين احب اليك ولا  
 عنه ورسول الصادق عليه السلام ان قال قال محمد بن مسلم  
 على رسول الله انكاحه وقال الله عز وجل للمؤمنين  
 فرعا واربعين رجلاً من بني النضير والكتاب في حقه  
 شديد وكثير منكم يا سعد وثالث الصادق عليه السلام  
 من اقرضنا الكتاب الذي اصطفينا من عباده فانه يظلم الله  
 نفسه وسهم مقصده منهم باق الجواز باذن الله تعالى  
 الصادق عليه السلام ان الله نفسه هان من لا يعرف حق الامام  
 والتفصيل العارف حق الامام والباقي الجواز باذن الله  
 تعالى هو الامام وسال امير المؤمنين عليه السلام عن رجل

انما هو السلام في حديث طويل ليس من الله ودين احمد قريه  
 است الحق الى الله انهم واولاده بطاعه وانه ينفق  
 الى الله عز وجل لا بالاطاعة ما مضى آية من ان الله لا يهدي  
 لاجل حجة من كان الله سليما فخرنا ولي من كان الله  
 عاليا فخرنا عله ولا ياتنا الا بالبرخ والعقل  
 مرجع طيب السلام يستبان في من اعلى بان ذلك الحق كانت  
 انكرا الحاكين قال لا يخرج الا الذين اعلموا انهم على صراط  
 فلا تبالين بالذين لم يعلموا انهم على صراط الحق  
 قال رب اني اعلم انك اني انك انك انك انك انك انك انك  
 تعفني وقرضني انك انك انك انك انك انك انك انك  
 عن قول الله عز وجل قوله القبر في الذي كذب على الله  
 بعد محمد وشدة الحزن في حقهم شدة التكرير قال  
 نعم انما سمعوا ولم يرام قبل ان كانوا فاطمة واول  
 الصادق عليه السلام يكره من انما انكر الله القدر على  
 شي الصدق قال الذي سمعوا بالآية في حق القدر فابوا  
 وان كان على فاطمة واول الصادق عليه السلام في انما  
 انكر على شي ما اتم عليه وافي بآية الله انما

الله وفي رحمة الله لو لم يكن في كبره ثبوت شرفه  
 في كبره حساب وخطاب وكرامات حرات ماسات  
 حساب جزاء كبره شرفه في كبره ثبوت شرفه  
 فوايد بودا فضا طاهره حقه وچون شرفه فخرنا  
 و قول الله وصادقات اوليا الله كروا و فخرنا  
 و اجبت از سر شرفه كروا و چو شرفه فخرنا  
 انكرا نولي ادم خليفه عين كبره انكرا نولي ادم خليفه عين  
 و اعلمت سبطا لعالمين كروا و فخرنا و فخرنا  
 كروا و فخرنا و فخرنا و فخرنا و فخرنا و فخرنا  
 البت عليه السلام و اجبت من زعم انما الله و فخرنا  
 بااست انكرا نولي ادم خليفه عين كبره انكرا نولي ادم خليفه عين  
 اليس في حقهم شدة التكرير فوايد بودا فضا طاهره حقه  
 فوايد بودا فضا طاهره حقه و چون شرفه فخرنا  
 فوايد بودا فضا طاهره حقه و چون شرفه فخرنا  
 فوايد بودا فضا طاهره حقه و چون شرفه فخرنا



بر سر من بر صلی نه خیزد بخت خجالت در دنیا نیز قاتل است  
 شهادت آخرت با برترت جبارت و عز و عزا که در حقش است  
 جبهه صاف و علی السلام از بر صلی جزو است نمی بود در حق  
 نیز بود و اقی بر اینست بی الله مستعد بر شهادت سر مومنه  
 را با اسلام استغنی بود و جان پاک از دست نماند تا آنکه  
 بجزو قرب است که می بودی با حدیث اسلامی جان شریف است  
 و فضل و کرامت است شخص حاصل باشد قال الله تعالی فی الذکر  
 عید الله انقلبه فلا انساب یومئذ فی ولا یستأثر کون  
 و تفرک من عادات و عادات ان مقام حدیثی قرا علیه  
 و منبوی با کمال اولی کان از دست و عزت بران زار  
 و گمشد کتاب عذرا به روی حدیث که مکتوب و لالت جلال  
 و عظمت من و طومکان من و از دست کرده و بعد از آن نظر  
 کن در قرب نبی الی سبب است به پیرو حق باستقامت  
 حق از ان حق بر عظیم است و اقل که حق تمام با سبب است  
 حدیث صحیح الی حمزه ثمالی مذکور که کافی این طریق است  
 عن احمد بن محمد بن یحیی بن الحسن بن محمد بن علی بن  
 عن ابی حمزه الثمالی قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام و لالت

علیه و سلم فاذا نزل فقل علی من یسلم فرجیب ابو جعفر  
 و ادهام و سالیه فقال الرجل جئت فقال انی خطبت الی  
 مولای فلان بن ابی رافع اجند خلافة فرقی در حق  
 و از دانی لذیذی و حاجتی بفرقی و قد خطبت من ذلک  
 عضا ضمه یخص لهما علی نیت عدها الموت فقال ابو جعفر  
 علیه السلام اذهب فانت و مولای و لالت رسول الله محمد بن  
 بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و یحیی بن  
 مولای بنک خلافة و لالت و قال ابو جعفر فرجیب الرجل  
 سغایر با ابی جعفر علیه السلام فقال ان فرجیب الرجل قال  
 ابو جعفر علیه السلام ان رجلا کان من اهل البیت یقال له  
 ای رسول الله صلی الله علیه و آله مستحب الاسلام فاسلم من  
 اسلام و کان رجلا قسیرا و سبعا عجا عا و کان من اصحاب  
 السردان مضه رسول الله صلی الله علیه و آله و لالت فقال  
 یجری علی طفا ما ساعا من تمر یا تصاع الاول و کما یملین  
 و امره ان یزول السجد و یزول البیل نکث فلما یزول  
 حتی کثر الخراب من یدخل فی الاسلام من اهل الحجاز یا الله  
 و صافی بهم السجد فادعی الله عز وجل الی الله صلی الله علیه

ان من سجدك واخرج من المسجد من بقلعة القل وصر  
 بعد اربعين كان في سجدك باب الامام علي عليه  
 السلام فاطمة عليها السلام ولا يزن حب ولا عقبة  
 حرب قال فامر رسول الله صلى الله عليه وآله  
 باب علي فاسكن فاطمة عليها السلام في بيتها على الدار  
 فان رسول الله صلى الله عليه وآله امر ان يخدمه  
 فقلت لعمري اني اخدمه والساكن ان يخدمها  
 فاصبروا لله فزلهوا واصبروا فيها كان رسول الله  
 عليه وآله يتأذيهم بالزور والشر والحب فاما علي  
 وكان السكون في عاود الله ويقرن عليهم ثم رسول الله  
 صلى الله عليه وآله يصرف عن صفاته ثم قام رسول الله  
 صلى الله عليه وآله في يوم من جمعة فلهذا قال  
 ان من سجدك خفت بها فاجاب وانما ان علي فاني  
 وانك قال الجبريل رسول الله صلى الله عليه وآله  
 في فراقه ما من حب ولا مال ولا اجل فاة  
 امرأة تعذب فقال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 ان الله قد وضع الاسلام من كان في الجاهلية شيا

وشرف الاسلام من كان في الجاهلية وميثاقه  
 بالاسلام من كان في الجاهلية ذليلا واذيلا بالاسلام  
 من كان من يثخن الجاهلية وتفاخرها بعبارها وآيات  
 انسابها فانما هو اليبرك كقدها بنهم وسودهم ودمهم  
 وعرقهم ونجمتهم من ادم عليه السلام خلقه من طين وان  
 اسبنا اناس الى الله عز وجل يوم القيمة اهل عهدها وانما ههنا  
 ما اعلم باجرهم لاحد من المسلمين عليك البر وفلا الا  
 لمن كان اتقى فذلك طابع شرفه قال انطلق يا جبر الى  
 زياد بن ليث فانما شرف حق باخترت ان فيه قل اني  
 رسول الله اليك وعينك التي تخرج جبر اليك  
 الذي قال انفق جبر بعد الفرس على الله على الله  
 الى زياد بن ليث وهو في منزله وجماعة من عنده فاستد  
 رسول الله عليه شرفا ان زياد بن ليث في رسول الله  
 اليك في حاشة قرايج بها انما هي اليك فقال له زياد  
 بل ليح جافان ذلك شرف لي وقد قال له جبر ان رسول  
 الله عليه و آله من الذي تخرج جبر اليك الذي  
 فقال له زياد ان رسول الله اليك ان لي جبر فقال



يا كنت لا كتب على رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له زياد  
 الا لا نرجع شيئا انما اكلنا ناسا لا نأكله فانهض فليجرب  
 حتى اني رسول الله صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 وهو يقول والله ما جئتكم الا بالقرآن والله ما طرقت بيت  
 بيت منكم الا بطريق الله فمما نزل الله انما يشهد زياد  
 في خديها فادخلت الى بيها او دخل الى خديها فالتفت اليه  
 ما هذا الكلام الذي سمعت منكم يا زياد فخرجت اليها فالتفت اليها  
 فذكر لمان رسول الله صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 رسول الله صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 والله ما كان جرب ليكنه صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 جرب ليكنه صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 على رسول الله صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 رد عليك جرب ليكنه صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 يا جرب ليكنه صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 رسول الله صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 اني رسول الله صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 الله فليخبرهم به في انفسهم

وزياد

وزياد فقال رسول الله صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 فقال رسول الله صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 للمؤمنين كقول الله تعالى فليخبرهم به في انفسهم  
 فخرجت من قال فخرج زياد الى منزله ودخل على بيته فقال  
 لها ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 ان عيسى رسول الله صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 فخرج زياد فالتفت اليه فخرجت اليها فالتفت اليها  
 والله ما كان جرب ليكنه صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 وجرب ليكنه صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 فقال رسول الله صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 فخرجت من قال فخرج زياد الى منزله ودخل على بيته فقال  
 لها ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 ان عيسى رسول الله صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 فخرج زياد فالتفت اليه فخرجت اليها فالتفت اليها  
 والله ما كان جرب ليكنه صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 وجرب ليكنه صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 فقال رسول الله صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم  
 فخرجت من قال فخرج زياد الى منزله ودخل على بيته فقال  
 لها ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله فليخبرهم به في انفسهم

وزياد

من ليله فلما كان في يوم الثالث فعل مثل في الشفاخه  
 ابرها فاطلق الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له يا  
 واني يا رسول الله امرتني بزوج جويرد لا والله ما كان من  
 ساكنها ولكن طاعنا وجبت علي زوجه فقال له النبي صلى  
 عليه وآله هذا الذي ذكرته فقال يا هيا ليرسا وشاعا  
 ادخلت حتى لبست وامل معها فمرا كاهها ولا تظن  
 ولا انا منها فامراني ان اتيها ليرسا ليرسا ليرسا  
 راجدا حتى سمع النافخ يخرج ثم وصل مثل في الليلة  
 وصل في ذلك في اليوم الثالث ولبسها ولبسها الى ان  
 جئت وما تراه وريده النساء فانظر في امرها فوجدت  
 رسول الله صلى الله عليه وآله الى جويرد قال ليرسا واما ان  
 بل وادرسوا له اني ليقن لصلواتي فقال له رسول الله صلى  
 عليه وآله وجزيت بخلاف ما وصفت بفتك فدا كل  
 حتى لا يبيتا وقرشاه وناقا ما دخلت عليك فاقا حسنا  
 عطرة وابتعت عطرانظر اليها ولم تكمها ولم تدن  
 فدا هالك اذن فقال ليرسا رسول الله دخلت فدا  
 ولبس فدا وناقا وناقا عطرة وكرت على الحق

اسمها زينب فقال له  
 واني يا رسول الله  
 راسخا في العلم  
 فمرا في العلم  
 سمع من رسول الله  
 واني يا رسول الله  
 واني يا رسول الله

كن

روضي

كن عليها وغري صاحي بكسوف مع الغزاة والسالكين  
 اذا ولا في الله ذلك ان كنهم على ما اعطوا في انفسهم  
 بحقيقة الشكر فمضت الى جليليت طمرا في صلوحي  
 ثانيا القرآن راجدا وراجدا انكرا حتى سمع المدا فوجت  
 فلما أصبحت رايته ان الله ورجلها ليرسا في اليوم  
 ثلثة او مرديا ليرسا ولبس ذلك في جيب ما اعطاني الله  
 ريسا ولكن سار فيها ولبسهم الليلة ان شاء الله فاسل  
 رسول الله صلى الله عليه وآله الى زياد فانا فاطمة ما قال  
 جويرد فلبس اسمهم قال ودي في جويرد جويرد فاسل  
 صلى الله عليه وآله فخرج في غزوة لروبعه جويرد فاسل  
 راجدا فاما كان في الايام راجدا فاسل منها بعد حتى  
 بغير صلى الله عليه وآله كونه في امره جويرد ودي ما سل  
 عمارت اسرقت في درضا حادي جويرد ودي ما سل  
 من قطع رحم فمضت في كبره وكره كان فدا وراجدا  
 ودي فمضت في كبره وكره كان فدا وراجدا  
 في كبره وكره كان فدا وراجدا  
 في كبره وكره كان فدا وراجدا











كرمين حيث يقول اكرام ثمننا في است از حيث بان كرمين  
 بر ربح و منع مكر حيث بان و منين في الله و قد  
 و د جيت فضل و عيت حيث كرمه بانين جاد و شت في جودهم  
 قال رسول الله صلى الله عليه و آله و هو عري الايمان بالحق  
 و البعض في الله و تعالى اولياء الله و الذين عن الله و  
 انما صلى الله عليه و آله و الذين في الله من اعظم شهد الايمان  
 الاكرام حيث الله و البعض في الله و اعطى في الله و منع  
 في الله منين من احب الله و قال ابو عبد الله عليه السلام من ربح  
 عري الايمان ان يحب الله و بعض في الله و اعطى في الله  
 و يمنع في الله و قال ايضا عليه السلام من ربح على الحب و التوب  
 امن الايمان و هل الايمان الا المحبة البعض من طاعة  
 الايمان حيث الايمان و ربح في تلوكة و كرمه و كرمه  
 التكرار في التوفيق في العيشان ان تلوكة هذا الذي يدعون  
 و قال علي بن الحسين عليه السلام فاجمع الله عز وجل الاكرام و الاكرام  
 قام مناد فادى بجمع الناس فيقولون انما هذا و الله قال  
 فيقولون من الناس فيقال هذا و همراة الى الجنة فيقولون  
 قال فلقاهم الملائكة فيقولون ان الذين يقولون الى الجنة

فيهم

فيهم حيث بان فيقولون فاني ضربت ثمن من الناس فيقولون  
 نحن النصارى و في الله قال فيقولون فاني كانت لها لكم  
 قالوا كما عيت في الله و بعض في الله قال فيقولون فيهم  
 العاقلين و قال ابو عبد الله عليه السلام ان الرجل يحبكم  
 و ما يعرف ما اتم عليه و يدخله الله الجنة فيحكم و ان الرجل  
 ليغضبك و ما يعرف ما اتم عليه فيدخله الله الجنة فيحكم انما  
 و قال ابو جعفر عليه السلام ان المؤمن ان يملك ان يملك في  
 الى طلبة فان كان يحب اهل طاعة الله و بعض اهل عصية  
 منكم خير من الله و يحب و اذا كان يحب اهل طاعة الله و يحب  
 اهل عصية فليس فيك خيرة الله و فضل و المرح مع من  
 و قال ابو جعفر عليه السلام لو ان رجلا احب رجلا لا اثم له  
 على حبه اياه و ان كان في الحب يشتم الله من اهل الله و لو ان  
 رجلا البعض رجلا لا اثم له على عيشه اياه و ان كان  
 البعض و الله من اهل الجنة و قال ابو عبد الله عليه السلام ان  
 لم يحب على الدين لم يحب على الدين فلا يربح من اثم ما ربح  
 شريكه و كتاب كافي في كرمه و كرمه و كرمه و كرمه  
 من حيث بان و بعض من الله و كرمه و كرمه و كرمه و كرمه



و است بگویم که در این است از این است که بگویم که سوره و طهارت  
 مثل چای که در کوزه است بر خلاف سوره اهل یان است و اولی  
 در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 یعنی فی الله الرحمن الرحیم که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 و تبارک و تعالی که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 اولی که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 و تبارک و تعالی که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 بعد از آن است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 مستند است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 و اولی که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 تمام یعنی در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 و تبارک و تعالی که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 از سوره و طهارت است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 احاطه فی الله و سوره و طهارت است که در سوره و طهارت

عرفان و ایمان در این است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 شاید در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 فی الله الرحمن الرحیم که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 یعنی در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 همانکه در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 حقیق و طهارت است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 سبب خروج از دلالت و طهارت است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 دلالت برین است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 و سوره و طهارت است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 امام حلی و سوره و طهارت است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 و طهارت است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 صریح است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 این علی است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت  
 تعلیل است که در سوره و طهارت است که در سوره و طهارت

حقاً





























[illegible]

مجله

[illegible]





































ثواب بسیار دارد و سعی در حصول آن چه بسیار است و از آن بزرگ  
 مردی است که موافق مصالح خداوند تعالی بوده باشد شش نوع خطی  
 از سبطی و تحویل خط و دو نوع معاشی و حیثی است که یکی از حق تعالی است  
 تا سزای آن هر یک که صدق و صحت از نماز و قیام و روزه و حج و صدقه  
 و طه و برکت سید و خاندان است و طاعت و تقوی و شکر و غیره  
 مراعات آنانی است و از آن دلائل شرعی نیست بر امر مردم  
 بر آن پس بر کسی که در آن تکفیل آن معاد است برکت و عیب و  
 هوان بوده باشد و بعضی از امور و حالات خالی از این است  
 و خطیست که در آن صاحب فایده است و شیخ اسلام این را بیان کرده  
 و به او اقبال و مقبول و هر کس که در میان مسلمانان و فریاد آن رسیده  
 باشد که چون در سال شریف و معلوم است که بعضی از این خطی  
 که صدق و صحت از نماز و قیام و روزه و حج و صدقه  
 از جهات و وجه متعدد و بعضی که در اهل حق و ایمان است  
 و این را دانسته و این را می بیند که این است  
 تا کسی که اگر با دوازده وین نهاده که در شرعی یا یا یا که  
 متن معانی و مکره است این است این است این است این است  
 مسلمانان به این قانون شریف و معتبر و خطی که در شرعی و معانی

و قاعد و قانون که در هر یک از این وادان وادام خطیست  
 اسلام با هر یک از این فایده است و شیخ اسلام در شرعی و معانی  
 و قوانین امور شرعی مسلمانان در هر یک از این وادان وادام  
 که شرعی است این را دان کرده و به او اقبال و مقبول و هر کس که در میان  
 مسلمانان و فریاد آن رسیده باشد که چون در سال شریف و معلوم  
 است که بعضی از این خطی که صدق و صحت از نماز و قیام و روزه و حج و صدقه  
 و طه و برکت سید و خاندان است و طاعت و تقوی و شکر و غیره  
 مراعات آنانی است و از آن دلائل شرعی نیست بر امر مردم  
 بر آن پس بر کسی که در آن تکفیل آن معاد است برکت و عیب و  
 هوان بوده باشد و بعضی از امور و حالات خالی از این است  
 و خطیست که در آن صاحب فایده است و شیخ اسلام این را بیان کرده  
 و به او اقبال و مقبول و هر کس که در میان مسلمانان و فریاد آن رسیده  
 باشد که چون در سال شریف و معلوم است که بعضی از این خطی  
 که صدق و صحت از نماز و قیام و روزه و حج و صدقه  
 از جهات و وجه متعدد و بعضی که در اهل حق و ایمان است  
 و این را دانسته و این را می بیند که این است  
 تا کسی که اگر با دوازده وین نهاده که در شرعی یا یا یا که  
 متن معانی و مکره است این است این است این است این است  
 مسلمانان به این قانون شریف و معتبر و خطی که در شرعی و معانی

































كثيرا لى قبل الشكرى ان نرى خراشك وادعاهن شرا  
سنة ورسايب يحفظ الغيبه وصيل القره وبعده لاله الخ  
على صغ فبذره و لا ادع جرح عيله ادين وحقى لى  
كلى وحقى قبل الغده بحمل الذكر وبعين الناس الفخ وبعين  
على الغيبه بنحش انه بعدد وعلم وفضل فى النجوم ورم  
لا يعرف فرج ولا يطير به مرج مذكارها لاهل الفل  
لا يوقع له بايده ولا يحاط له غايه كل على حصى عذوق  
سعد وكل مثل اصلع عذوق من فده عا لى عيده شاعلى عذ  
لا يوقع من ربه وبعده من ربه الله وبعده على  
شيع رضاه ولا يحقر له بنده ولا يلى عذوقه  
لاهل الفخر واصل لاهل الصق مازى لاهل الرحمن  
لغريب لى قيم لاهل لاله حتى اهل الذكر ورجل  
كبره مازى لكل شىء مازى لاهل الصق و لاهل الصق  
صليب كلام سام وحق الطر عظيم لاهل الاجل واهل  
صبر عقل لاسحق وحق فاسحق جوده على شوره ووده  
يعلى حده وحق على حده لا يلى على حده  
ليس الا الاضداد وحق الفصع فاعلم لى لاهل  
الاعمال

نسخه  
کتابخانه عمومی

من اجله في كل حال لا تجد خالصة اعماله ليس فيها اخس  
 ولا اجدية نظرية وعقيدة فكرية ولا حركة ساسية  
 سبتا ولا استرخاء ناعم في السر والعلانية لا ايجراء ولا انكسار  
 ولا تحكيم ولا ايعاز على ما يات في الامور على صاحبها  
 يرجو ان لا يهمله العباد ولا يفتل في الشدة ولا يفر في الرخا  
 يخرج الحيلة والعلم والعقل بالاعتناء بعبد الله  
 واما ساطع قريبا الله فلا يزاله شرفا ولا ابله ساطع  
 قلبه واكرامه فاعرفه من غير ساطع سهل امره جزيا  
 لذنه سيرة شجرة كظم ما عطفه صا في اقله ساطع امره  
 صيفا كرم فاعلم الذي فقهه سينا صبره حكم امره كرام  
 ذكره بخلاف الناس اعمد ويصير ليلهم وميل الهمم ويحجر  
 الهمم لا ينجس لهم الخمر ولا ينجس لهم الخمر على من ماء  
 ضد منه في غدا والناظر منه في اقله ساطع لاخرته  
 فاسبح الناس من غدا ان يفي عليه صرح فيكون الله الذي  
 يصفه بعد من تاعده بعض مناهره وروحه من دناء  
 لين ورحمة ليس باعد كرامه لا غفلة ولا ولا غفلة  
 ولا غفلة بل يفتد عن كرامته من اهل الغفلة من اهل





من القاطنين بعدد من ظله ويعطى من حرمه ويصل من خطه  
بعد انقضاء ثلثه غايابا منك حاضرا موعده متبلا حظه  
تدبا مشرة في الزلازل وتورد في الكسوف حبه وفي الغياه  
تكون لا يخفى على من بعض ولا يام من بحجته وفي  
تبل ان يشهد بطله لا يضيع ما يحفظ ولا يضيء في ذكر  
ولا ياتين بالاعاب ولا يضاير الجار ولا يمتد بالحقا  
ولا يضل في الظلال لا يخرج من الحق ان صحت لحيته صوته ان  
صحت لحيته صوته ان يضي عليه صحتي كمن الله الله  
بصوته بعد من في حياه والذين في حياه اصبعه  
لا حظه وارجع الناس من حظه بعد عن بانه حظه  
نجاهه ودين من دانته ليزده حظه بكونه عظمه  
ولا دق لكونه حظه قالوا فضع حرام مستغفرا حظه  
نقال بل ان من على السلام انا والله في كل لغا فاعليه  
مقال عليه السلام تضع الموعظ بالانه باهله قال  
لا تقابل من بالانسان المريد من نقال عليه السلام ويحك  
ان كل اجل فعلا لا يفقد شيئا لا ياتيه فعدلا  
لا يفقد بالها فانما انفس الشيطان على انك لم تترك













[illegible][illegible]



































انما انزلني بعد طهارا لا يسكنه الا من هو من  
 من ناهدين وانما دعا علي الى ان ابن جبريل لا يسكنه  
 الا انما دعا علي وانا علي **فمن** بعد ان سمعوا به  
 من سمعوا به قالوا قد اقم احباب النبي صلى الله عليه وآله  
 الذين لم يكن لهم مكان في بيوتهم فكانوا في بيوتهم في المسجد  
 قال الحسن النبي صلى الله عليه وآله لا ينوون المسجد فيجعلون من  
 القوم من بيتا من اجل المسجد فيجعلوا اربابا الى المسجد وان  
 النبي صلى الله عليه وآله قال لعشائهم سعد بن جبير فنادى بركم  
 فقال ان رسول الله صلى الله عليه وآله يارمك ان يخرج من المسجد  
 ولقد كنت الذي انت فيه فقال سعد وعاطة لله ولرسوله  
 وخرجوا من ابي بكر فقال ان رسول الله صلى الله عليه وآله  
 يارمك ان تسد باب المسجد فيخرج منه فقال سعد  
 عاتة لله ولرسوله فخراني وادعيت حوزة في المسجد فاما سعد  
 ما قال عمر بن الخطاب الى عثمان وعنه رقة قال سعد وعاطة  
 سعد بن جبير وخرج من المسجد فامر رسول الله صلى الله عليه وآله  
 ابي طالب عليهم السلام بزوجهم هجرهم فخرجوا وخرجوا فخرجوا  
 النبي صلى الله عليه وآله قد جئنا في المسجد من اية قال النبي

اسكن

اسكن طاهرا سطحا فبلغ ذلك حزن فقال نبينا اقبلك  
 علان بن عبد المطلب فقال لرسول الله صلى الله عليه وآله والركن  
 الا انما جعلت من ذلك احدا فانه با اعطاء اياه الا  
 والملك لعل خير من الله ورسوله ابشر فبشره النبي صلى الله عليه وآله  
 فقبل برأسه شيئا ورجل علي وميدا في اقصاهم فقبله  
 عليهم وعلى جهم من احباب النبي صلى الله عليه وآله فقال  
 خطيبا فقال ان رجلا لا يجود في اخيه في ان اسكن  
 علي في المسجد ولا يخرجكم ولا اسكنه ان الله عز وجل  
 ارجى الى منى فاجتهد ان يرا القوم كما يجتهدون ويجعلوا  
 من كبر قبلة واجتهدوا الصلوة فامرهم ان لا يكون سجدة  
 ولا ينحني فيه ولا يدخل الا من من طهر من اولاده ووقته  
 وان طهرا حتى يمشوا فيهم من طهر من طهر وهو خوفي  
 اهلي ولا يعمل سجدة لا يدرككم في الدنيا الا على قدرته  
 فمن شاء فقال واومى بيد الى الشام **فمن**  
 نور على السلم هداية ايت من انما انقضت كوكبا على محمد  
 رسول الله صلى الله عليه وآله قال انظروا الى هذا الكوكب  
 فمن انقضت في داره فكلما خلفه من هدى فاذاهن وانقضت

الى

فمن ذلك انما قال الله









قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول هذا أول  
 من آمن بي وهو الصدوق الأكبر قالوا ربي لا نعظم  
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله ربي أكبر مني  
 يا يحيى نبأه نبأ ما استقر الكرم والعز والدار السلام  
 ولا فاستلست بالدين إلا بأن كنت عليها لا الله  
 إلا الله محمد رسول الله على مناته واني لما مررت  
 إلى السماء وخطرت إلى الجنة قال يا يحيى كنت لك  
 يا ربي وسعدك قال يا الهامود وانت قد شفقت  
 اسلمك من امرى وفضلك على جميع ربي ونسبت عليا  
 على العبادي وهديتهم إلى ديني يا حي يا قيوم جعلت عليا  
 أمير المؤمنين فمن أراد عليا فليكن من خلفه وولي  
 قريب ومن أراد عليا فليكن من خلفه وولي  
 الوصيين ويخفي على الخلق اجمعين وقال علي السلام مات  
 لي خير من جبل في جبل حصه متعينا فابتدأ في بيته بسبع  
 قال يا أبا القاسم يا يحيى نبأ ما استقر الكرم والعز والدار السلام  
 ما الخصلة التي بها انصبا قال يا جابر ربي  
 ان يستقيم هذه الالة بعلي من بعدك قال لا اقول

من يشاء

من يشاء ويجلي من يشاء فقلت يا رسول الله ربي السبع  
 الذي انداك بياضه قال ويجلي يا جابر انما انزل  
 يخرج يوم القيمة من قبره وعلى معي وانا اول من يخرج  
 على الصراط وهو معي وانا اول من يرفع باب الجنة وعلى  
 معي وانا اول من يركب علي بن ابي طالب وانا اول من  
 يرفع الحواشي على علي بن ابي طالب وانا اول من يخطب إلى الله عز وجل  
 وعلى معي وانا اول من يسقى الروح الخضر وعلى معي **عشاد**  
**عشاد** قد علمت ان فاطمة حجة علي وابنا هاشم فراقه  
 وبعثها من بعدك والائمة من ولدها اسأني في جليده  
 الممدود من بين خاتمة من اعظمهم يحيى فخطب  
 عنهم هو **عشاد** قد علمت ان فاطمة حجة علي وابنا هاشم فراقه  
 علي بن ابي طالب في جليده على كلحسي على كعطي  
 علي بن كعب في عروقي علي بن ابي ربيعة في ارجلي  
 وخلفي علي بن ابي طالب في الدنيا افاضت عروضا في  
 اسي **عشاد** قد علمت ان فاطمة حجة علي وابنا هاشم فراقه  
 من اعصابي فخطب فقلت ان الله في الجنة  
 ورجل وهي الريلة فخطب فقلت ان الله في الجنة

من سر





من قولك واستحق دخول النار من عاداك يا علي والذين  
 بعثني بالنبوة واصطفاني على جميع البرية لو ان عبد الله  
 الف عام ما قبل الله ذلك منه الا بولايتي فعلاية الا  
 من ذلك فان ولايتك لا قبل الله عز وجل الا بالبرية  
 من عاداك واعداً الا بيمين ذلك بذي الشرف جبريل  
 عليه السلام فرشاه فلقين ومن شاء فليكن **رواه**  
 عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول اني  
 في الدنيا ما ريت بملأ من الملائكة الا اني ارى في  
 علي بن ابي طالب حوت ينفث اناس على شرف السماء من  
 في الارض فلما بلغت السماء الاربعة فنظرت الى ملك الله  
 قال لي يا محمد ما فعلت بعلي قلت يا جبريل من امره  
 عليا قال يا محمد ما خلق الله خلقا الا وانا افضل به  
 بدي ما خلقت وعلي بن ابي طالب فان الله جل جلاله  
 يقبض ارواحكم بقدره فلما صرحت تحت العرش اذا انا  
 بعلي بن ابي طالب فاقف تحت عرش ربى قلت يا علي  
 سمعتي فقال لي جبريل يا محمد هذا الذي يملكك  
 قلت هذا علي بن ابي طالب قال لي ارحم هذا عليا

وكن

ولكنه مالم من ملائكة الرمان خلقه الله تعالى على من  
 علي بن ابي طالب عليه السلام فعلى الملائكة المقربين كما اشد  
 الى وجه علي بن ابي طالب زمر هذا الملك لكرامته على  
 بن ابي طالب وسماه **رواه** عن ابي سعيد الخدري  
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله يقول اذا كان يوم القيمة  
 امر الله ملكين يقعدان على الصراط فلا يجوز احدا الا بيمين  
 امير المؤمنين اكبه الله على شجرة في النار وذلك قوله تعالى  
 وقومهم اخصم مسؤولون قال يلقون لا اله الا الله  
 محمد رسول الله وايمر المؤمنين علي بن ابي طالب بعني رسول  
**رواه** عن جابر بن عبد الله الانصاري قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه واله اقدم اسمي سلما واكرم عليا  
 واوجهم دنيا وافضلهم يقينا واكملهم حلقا وام  
 اكفا واجمعهم قلبا علي وهو الامام والخليفة بعد  
**رواه** عن ابن عباس قال كنا جلوسا مع النبي  
 اذ دخل علي بن ابي طالب عليه السلام فقال السلام عليك يا  
 رسول الله قال عليك السلام يا امير المؤمنين ورحمة الله  
 وبركاته فقال علي فاستحي يا رسول الله فقال نعم واحي

ومن لم يكن بآية امير المؤمنين



واثبت يا علي مروت بنا امس يونا وانا وجريل في حديث  
 زينة بلع قال جبريل يا ابا البراءة لو انك لم تزل ايا الله  
 لو سلم لربنا وودنا عليه قال علي عليه السلام يا رسول الله  
 ما تلك وجبة استخفيا في حديث ذكره ان قطعها عليهما  
 فقال النبي صلى الله عليه وآله انك لم تكن وجبة وانا كان جبريل  
 فقلت يا جبريل كيف حيتته امير المؤمنين فقال كان الله وحي  
 اليه عز وجل بلدا نا هبط علي محمد فمن ان يا امير المؤمنين علي  
 بن ابي طالب ان يقول بين الصديقين فتدا الله تعالى من السماء  
 امير المؤمنين فاستد يا علي امير من في السماء وامير من في الارض  
 وامير من صفى وامير من بقى فلا امير قبلك ولا امير بعدك  
 لا اله الا نحن ان يسمي بهذا الاسم من امر سيد الله تعالى  
**مد** عن جابر بن عبد الله الا نصارى قال كنت  
 عند النبي صلى الله عليه وآله والرجال اذا قبل علي بن ابي طالب  
 فادناه وسبح وحجبه برده وقال يا ابا الحسن الا انك  
 بما بشرني بجبريل عليه السلام قال بلى يا رسول الله قال ان في  
 عيننا يقال لها تسيم يخرج منها فهران لوان بها سمن الدنيا  
 بحر من مضافا من اللؤلؤ والمرجان الرطب وشيشها

من الغفران

من الزعفران على حافيتها كراسي من نور عليها اناس  
 جالوس يكتبون علي جبا ههه بالنور هؤلاء المؤمنون  
 هؤلاء من يحبني علي بن ابي طالب عليه السلام  
 عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 لعلي بن ابي طالب علي ان جبريل اخبرني فيك بامر قد  
 عيني ورجع به فلي قال يا محمد ان الله تعالى قال لي اخبرني  
 محمدا مني السلام واعلم ان عليا امام الهدى وصاحب الدين  
 والنجدة على اهل الدنيا فانه الصديق الاكبر والقاروق  
 الا عظمه وفي البيت يعرف لا ادخل لنا واحدا ان ولا  
 سلم له ولا وصيه من بعد ولا ادخل الجنة من ترك  
 ولايته والتسليم له ولا وصيه من بعد حتى يقول عني  
 لا ملأ من جهنم واطبا فها من عداة ولا ملأ من الجنة ولا يادو



قال صاحب مستدرک الوسائل في الفائدة الثالثة من الخاتمة  
(ص ٥٤٥) عند عد شيخي ما هذا نصه: (لدا الثالث العالم الفخر  
الجليل الشيخ علي بن محمد العروسي المحمدي صاحب تفسير نور الثقلين  
اربع مجلدات عن شيخه الجليل العالم القاضي القضاة عمر الدين  
المولي عيني بن الشيخ ابي العلا محمد هاشم الطغائي الكوفي الفراهاني  
الشيرازي لأصغر المتوفى سنة ١٠٤٠ صاحب المؤلفات العديدة  
التي منها جامع الصفوى في مجلدين في الامامة في جواب كتبه  
نوح اخذ في ملفتي في وجوب مقالة الشيعة وقتلهم ونهبهم  
وسبي سائرهم وذراريهم وسبب كفرهم وارتدادهم سنة ورود  
السلطان مراد لما صرة بغداد ارسل اليه صورة ذلك الأمير شروالدين  
الشولستاني من الخلفاء الأشراف وهو كاتب حسن لطيف قال في الرياض  
ترجمته فاضل عالم متدين متصلي في الدين شاعر فقيه محدث جليل  
وسرع نزاهة تقى عابد تقى كاسمه قرأ على السيد ماجد البحراني  
الكبير وعلى جماعة من الفضلاء بشيرائز وقد قرأ عليه جماعة من  
العلماء أيضاً وكان في ناحية كمره من محال فراهان ثم تطلبه حاكم  
الجليل امام قلينان حاكم فارس في زمن شاه سلطان صفى الصفوي  
الي شيراز وجعله قاضياً بها ثم تبعه ما صار السيد الكبير الوزير  
خليفة سلطان وزير السلطان شاه عباس الثاني طلبه من شيراز  
الي صفهان وجعله بعد عزل الأمير قاضي شيخ الاسلام بهمن  
وهو قصدي لهذا المنصب الي ان توفي عن الشيخ الاجل بهاء الدين  
العالم في انتهى



